

## مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (۷۲)

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران  
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده  
است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی باشد.  
شهر القدره ۱۳۳ بدیع

این مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در تاریخ ۳ شهر العزة  
۱۳۳ (۳۵/۶/۱۸)<sup>۱</sup> به عنایت جناب کمال الدین بخت آور علیه بهاءالله بنحو  
امانت در اختیار محفظه آثار امری قرار گرفت. اصل کتاب متعلق به سرکار  
خانم حوریه ایمانی (فدا) علیها بهاءالله از احبای رضائیه می باشد

\* ص ۱ \*

هو الأبهی الأبهی ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم  
و باستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید اسمانی  
چنان درخشید که در دل‌های یاران ستاره امید دمید و  
مژده رسید که ای یاران دیرین بجوشید و بخروشید و  
بگوئید و بشنوید که یزدان سراپرده پیشینیان را برافراخت  
و پرچم فارسیان را بلند نمود و اختر ایرانیان را روشن

---

<sup>۱</sup> سال ۵۵ خورشیدی صحیح است.

کرد خزان گذشت و دی بسر آمد باد بهار رسید و  
گلشن مشکبار دمید تا اسیران سرور کردند و بینوایان  
رهبر هر بی سر و سامان سر و سامان جوید و لانه ویران  
ایوان کیوان گردد کلبه دودمان دیرین بهشت برین گردد  
و اشیان مرغان اندوهگین گلگشت دلنشین پس باید  
بیاداش این بخشش خداوند افرینش کوشش نمود تا  
همه یاران در سایه سراپرده یزدان در آیند و بزرگواری  
جهان آسمان رخ بگشاید تا روی زمین آئینه چون برین

\* ص ۲ \*

گردد و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد ای یزدان پاك این  
بنده دیرین را اندوه گین مخواه شادمانی آسمانی بخش  
و فریزدانی بده ستاره روشن نما و گل گلشن کن سرور  
آستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه رویش را بدرخشان  
و گوهرش را بیفشان جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما  
تا بوی خوی خوشش جان پرور گردد و پرتو  
رویش افزون از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده و  
توانا ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی پرسش نخست  
این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردد و روش و خشوران مانند بوقلمون  
مهتر اسرائیلیان را روشی بود

و اختر عیسویان را تابشی و سرور تازیان را فرمایشی و  
مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخششی گفتار و کردار  
و آئین و روش و فرمایش هر يك دگرگون بود این چه  
رازی است نهانی و پنهان زیرا باید فرمایش یزدان بر

\* ص ۳ \*

يك روش باشد تا بخشش آسمانی رخ بگشاید انتهی بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نقشی تغیر و تبدیل جوید زیرا تغیر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغیر و تبدل از خصایص وجوب لهذا اگر عالم کون را حال بر يك منوال بود لوازم ضروریّه اش نیز یکسان می‌گشت چون تغیر و تبدل مقرر و ثابت روابط ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب مثل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی بزمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغیر دهد و علاج را تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوارست و در مهد و گهواره شیر خوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هرگونه طعام تناول نماید زمان طفولیت را حکمی

\* ص ۴ \*

و دم شیر خواری را رزقی و سن بلوغ را اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی در هر درجه ایشان را اقتضائی و دردش را درمانی و هم چنین موسم صیف را اقتضائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت کلیّه اقتضای این مینماید که به

تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض  
تغییر علاج شود پزشک دانا هیکل انسانرا در هر مرضی  
دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و  
تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت  
است و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این  
دلیل بر نادانی حکیمست اگر داروی اول موافق بود  
چرا تغییر داد و اگر نا موافق بود چرا در آغاز تجویز کرد  
ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید و این

\* ص ۵ \*

را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است قسمی تعلق بعالم  
آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان و دل اساس  
آئین روحانی لم یتغیر و لم یتبدل است از آغاز ایجاد تا  
یوم میعاد و تا ابد الابد بربك منوال بوده و هست  
و ان فضایل عالم انسانیت و آئین حقیقی دائمی سرمدی  
یزدانی و روش و فرمایش ابدی خداوند افرینش است  
و قسمی از آئین تعلق بجسم دارد ان بمقتضای هر زمانی  
و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد و در  
این کور عظیم و دور جدید تفرعات احکام جسمانی  
اکثر به بیت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است  
و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و  
چون تبدیل و تغییر از خصایص امکان و لزوم ذاتی این  
جهانست لهذا احکام جزئیة جسمانی باقتضای  
وقت و حال تعین و ترتیب خواهد یافت اما اس اساس

\* ص ۶ \*

ائین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلاً خصائل حمیده و فضایل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگوار و رفتار نیکوکاران از لوازم ائین یزدانست و این ابدأً تغییر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البتّه باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغیر نماید شما ببصر انصاف ملاحظه نمائید در اینعهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بی اندازره یافته آیا ممکن است که احکام و ائین پیشینیان بتمامه مجری گردد لا والله از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه ائین تازه تاسیس نگردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قمیص تازه جلوه ننماید جواب پرسش ثانی پس بدان که پیغمبر را از کسب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ و مراد حقیقت است نه مجاز ماده است نه صورت گوهر است نه صدف ان حقیقت معانی کلّیه که رهبر پیغمبران است یکی

\* ص ۷ \*

است و ان دستور العمل کلّ لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مّطلع ولو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را نشنیده و ائین جسمانی او را نسنجیده زیرا روش و سلوک و اسرار و حقایق و ائین روحانی کل یکی است پرسش سیّم در خصوص تجهیز و تکفین نفوس متصاعده الی الله سؤال نمودید که در کتب سماویّه مختلف نازل کدام يك بهتر است و صحیح ائین پسین ناسخ ائین پیشین است

و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین  
است و اما سؤال چهارم سؤال نموده بودید که  
ارواح بعد از صعود اجسام در چه مقامی قرار خواهند  
یافت بدان که روح از حقایق مجرد است و حقیقت  
مجرده مقدّس از زمان و مکان است زیرا زمان  
و مکان از لوازم حقایق جسمانی و متحرّزه است  
حقیقت مجرد را چه زمانی و چه مکانی جسم و جسمانی  
\* ص ۸ \*

نیست تا از برای او مکان یقین کنیم لامکان است  
نه امکان جان است نه تن لطیفه الهیه است نه کثیفه جسمانی  
نور است نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدان  
است نه کیهان مکانش مقدس از امکانه و مقامش  
منزه از مقامات بلند است و مرتفع متعالی است و  
ممنوع کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندانست و قصر  
مشید متعالیش را چرخ برین اسفل زمین و اما  
جسد التی است از برای روح زیرا متحرّک و مرتکب  
و مکتسب و مسیء و محسن روح است نه جسد گنهکاری  
و ستمکاری و خوش خوئی و نیکوئی منبث از جان  
و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنانکه عذاب و  
عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات  
روح است کذلک پاداش و ثواب و عقاب و جزا  
و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع بروح است نه جسد هیچ  
\* ص ۹ \*

شمشیری بجهة کشتن بیگناهی مؤاخذه نگردد و هیچ  
تیری بجهته زخم اسیری معاقبه نشود چه که آلت  
است نه فاعل محکومست نه حاکم مقهور است نه قاهر  
والبهاء عليك ع ع

هو الأبهی الأبهی ای بهمن از خداوند بخواه که چون ابر بهمن گوهر فشان  
گردی و چون صحن چمن گلشن یزدان شوی و گل و ریحان  
پروری نظر عنایت از ملکوت احدیت شامل و دریای  
عطا پر موج و مقدّس از ساحل نامه ات خوانده  
شد و مضمون معلوم گردید در خصوص نامه  
های پیغمبران سؤال فرموده بودید که با وجود  
کثرت انبیا در قران معدودی قلیل عبارت از  
بیست هشت نفر مذکور حتی حضرت مه اباد و زردشت  
مذکور نه حکمت این چه چیز است بدان  
\* ص ۱۰ \*

که در قران بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی  
فی الحقیقة کل مرموز زیرا از برای مظاهر مقدّسه دو  
مقامست مقام توحید و مقام تجرید در مقام  
توحید حقیقت واحده هستند در اینمقام میفرماید  
لا نفرق بین احد من رسله مثلش مثل شمس است  
هر چند مطالع و مشارق متعدد است ولکن شمس  
واحد است که مشرق و لائح از کل است در این

مقام ذکر هر يك از انبياء ذكر كل است نام احمد نام جمله  
انبیاست و مقام دیگر مقام تحدید است و ان بحسب  
مراتب و شئون مظاهر مقدسه است در اینمقام میفرماید  
تلك الرّسل فضلنا بعضهم على البعض مثل اینمقام مثل بروج  
است که افتاب را در هر يك از آن تأثیری حاصل و در  
جائی از حرارت مختلف است چنانچه افتاب را در برج  
اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت

\* ص ۱۱ \*

حرارت متعادل پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیا  
عبارت از ذکر كل است در اینمقام چیزی بخاطر رسیده  
که مادام چنین است چرا کفایت بذکر یکنفس از انبیا  
نشد و پس حکمت ذکر بیست و هشت چه چیزی است  
این معلوم است که نظر بحکمتهای بالغه الهی در زمان  
ختمی ماب روحی له الفداء و قوعاتی دست میداد  
و بمقتضای وقت و اقتضای حال و قوعات  
پیغمبران سلف نازل میشد و بیان میگشت و  
ذکر بعضی از پیغمبران و قوعات ایامشان نظر  
بحکمت بالغه در قران عظیم شد و چون مقام نبوت  
مقام افاضه و استفاضه است و در عالم خارج  
مثال مجسمش کوكب قمر مكرمست و ماه را در دور فلکی  
بیست و هشت خانه محقق اما حضرت مه آباد  
و حضرت زردوش در قران تلویحاً مذکورند

\* ص ۱۲ \*



و نفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیایشان را  
ذکر نموده و این رس رود ارس است و این پیغمبران  
ذی شان متعدد بودند انجمله حضرت مه آباد  
حضرت زردوشت بود البهاء علیک ع

هو الابهی ای متشبت بذیل المیثاق منشور مسطور منظور آمد و  
سئوالات مفصله ملاحظه گردید ولو انکه کثرت غوائل  
چون زهر هلاهل تأثیری در ارکان و اعضا و مفاصل  
نموده که قلم از تحریر و لسان از تقدیر مانده و مشاغل  
بدرجه که وصف نتوان نمود ولی نظر بغلیان محبت  
این عبد بانجناب جواب روحانی مطابق حکم رحمانی در  
کمال توضیح مختصر و مفید داده می شود و جوامع الکلم  
در این مقام و موارد مقبول و مطلوب تا بتوضیح و  
تصریح و تشریح و تلویح و تفسیر تأویل صد باب از هر بابی  
\* ص ۱۳ \*

از ابوابش باز کرد و الا اوراق افاق استعباب<sup>۲</sup> ننماید  
از حکمت حواله بعضی احکام مهمه به بیت العدل سؤال  
نموده بودید اولاً انکه این کور الهی صرف روحانی  
و رحمانی و وجدانیست تعلق بجسمانی و ملکی و  
شئون ناسوتی چندان ندارد چنانچه دور حضرت

مسیحائی نیز روحانی محض بود و در جمیع انجیل جز حکم  
منع طلاق و اشاره بر رفع سبت نبود جمیع احکام روحانی  
و اخلاق رحمانی بود چنانچه فرموده اند ما جاء ابن  
الانسان لیبدین العالم بل لیحیی العالم حال این دور اعظم نیز  
صرف روحانی و معطی زندگانی جاودانست زیرا  
اسّ اساس دین الله تزئین اخلاق و تحسین صفات  
و تعدیل اطوار است و مقصود اینست که کینونات  
محتجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقایق مظلمه  
ناقصه نورانی شود و اما احکام سائره فرع ایقان  
و ایمان و اطمینان و عرفان با وجود این چون دور  
مبارک اعظم ادوار الهیه است لهذا جامع جمیع

\* ص ۱۴ \*

مراتب روحانیه و جسمانیّه و در کمال قوه و سلطنت است  
لهذا مسائل کلیه که اساس شریعت الله است منصوص است  
ولی متفرعات راجع بیت العدل و حکمت این است که  
زمان بریک منوال نماند و تغیر و تبدل از خصائص و لوازم  
امکان و زمان و مکانست لهذا بیت العدل بفکر و رأی  
خویش قرار می دهند استغفرالله بیت العدل اعظم بالهام  
و تائید روح القدس قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت  
وقایت و حمایت و صیانت جمال قدم است و آنچه قرار دهد  
اتباعش فرض مسلم و واجب متحتّم بر کلّ است ابدأ  
مفری از برای نفسی نه قل یا قوم انّ بیت العدل الأعظم تحت  
جناح ربکم الرحمن الرحیم ای صونه و حمایته و حفظه

و کلاثة لانه امر المؤمنین الموقنین باطاعة تلك العصبه  
الطیبة الطاهرة و الثلة المقدسة القاهرة فسأطها  
ملکوتیة رحمانیة و احکامها الهامیة روحانیة باری  
مقصود حکمت ارجاع احکام مدنیة بییت عدل  
این است و در شریعت فرقان نیز جمیع احکام منصوص

\* ص ۱۵ \*

نبود بلکه عشر عشر معشار منصوص نه اگر چه کلیه  
مسائل مهمه مذکور ولی البتہ یک کرور احکام غیر  
مذکور بود بعد علما بقواعد اصول استنباط نمودند  
و در ان شرایع اولیة افراد علما استنباط های مختلف  
می نمودند و مجری می شد حال استنباط راجع بهیئت  
بییت العدل است و استنباط و استخراج افراد علما را  
حکمی نه مگر انکه در تحت تصدیق بییت عدل در اید  
و فرق همین است که از استنباط و تصدیق هیئت  
بییت عدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت  
است اختلاف حاصل نمیگردد ولی از استنباط  
افراد علما حکماً اختلاف حاصل شود باعث  
تفریق و تشتت و تبعیض گردد و وحدت  
کلمه بر هم خورد و اتحاد دین مضمحل شود و بنیان  
شریعت الله متزلزل گردد اما امر نکاح بکلی  
از احکام مدنیة است و مع ذلك در شریعت الله  
شروطش وارد و ارکانش واضح ولی اقتران اقارب

\* ص ۱۶ \*

غير منصوص راجع به بيت العدل که بقواعد مدنیّت  
و مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت  
بشریّه قرارى دهند و شبهه نیست که بقواعد  
مدنیّت و طبابت و طبیعت جنس بعید اقرب  
از جنس قریب و نظر باین ملاحظه در شریعت  
عیسویه با وجود آنکه نکاح اقارب فی الحقیقه جائز  
چه که منعش منصوص نه مع ذلك مجامع اولیّه  
مسیحیه بکلی ازدواج اقارب را تا هفت پشت  
منع کردند و الی الان در جمیع مذاهب عیسویه  
مجری است زیرا این مسئله صرف مدنیّت باری آنچه  
بيت العدل در این خصوص قرار دهند همان  
حکم قاطع و صارم الهیست هیچکس تجاوز نتواند  
و چون ملاحظه نمایند مشهود گردد که این  
امر یعنی ارجاع احکام مدنیّه بیت العدل چه  
قدر مطابق حکمت است زیرا وقتی مشکلی حاصل  
گردد که امر الجائی در مسئله رخ بگشاید انوقت

صفحه ۱۷

بيت العدل چون قرار سابق را داده بود باز بیت العدل  
خصوصی بجهت الجاءات ضروریّه می تواند و مورد  
و موضع مخصوصی امری جدید خصوصی صادر نماید  
تا دفع محذور کلی شود زیرا آنچه را بیت العدل قرار  
دهد فسخ نیز تواند در فرقان نیز مسئله تعزیر  
بوده که راجع بأراده اولی الامر بوده نصوصی

در درجات تعزیز از درجهٔ عتاب تا درجهٔ قتل  
بوده که مدار سیاست و ملت اسلام اکثر بر این  
بود باری این کور اعظم اساسش بر نهجی گذاشته  
شده است که احکامش مطابق و موافق جمیع اعصار  
و دهور چون شرایع سلف نه که حال اجرائش  
ممتنع و محال است مثلاً ملاحظه نمائید که احکام  
تورات الیوم به هیچ وجه اجرائش ممکن نه چه که ده  
حکم قتل در آن موجود و بهم چنین بموجب شریعت  
فرقان بجهت ده درهم سرقت دست بریده میشود  
حال اجرای این حکم ممکن لا والله اما این شریعت مقدسه

\* ص ۱۸ \*

الهیة موافق جمیع اوقات و از زمان و دهور و كذلك  
جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون  
الرّسول علیکم شهیداً اشعار بلیغه و ابیات فصیحه  
که بمضامین ملیحه تنظیم شده بود قرائت و تلاوت  
گردید فی الحقیقه سزاوار ترتیل در محافل توحید  
است والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی ای ناطق بذکر الهی صبح قدم چون مشرق عالم

را روشن

نمود خفاشان پریشان شدند که ای وای ما را  
مجال و میدان نماند دگه و بازار در شکست پس  
چاره باید کرد چه که محراب و منبر بر هم خورد یکی

گفت این صبح کاذب است دیگری گفت کوكب  
افل برخی گفتند فجر شمالیست نادر الوقوع و  
كوكب لامع از پس ندارد و بعضی گفتند كه شعاع  
كوره و لكانیست كه وقت طغیان آتش فشانى  
است و چون افتاب انور دمید بزویای ظنون

\* ص ۱۹ \*

و دخمه‌های اوهام گوناگون خریدند كه این شب است  
نه روز ظلمت است نه شعاع دلفروز كو آن خسرو  
كشور اثیر كو ان پرتو جهانگیر كو آن كوی آتشین  
كو آن روی نازنین و چون آن نیر تابان در وسط  
آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه برافراشت  
نوبت سلطنت بنواخت كه ای نابینایان و ای  
خفاشان پرتو اشراقست و تجلی نیر افاق  
لمعه طور است و شعله پر نور چشم مشتاق منور  
است و مشام عشاق معبر نفحات جان پرور است  
و نسמת ریاض حشر اكبر نفعه صور است و نفعه  
گلشن سرور فیض عنایت است و یوم بشارت  
دهشت قیامت است و وحشت خسران  
دنیا و آخرت خوف تضع كل ذات [حمل] حملهاست و  
بیم تذهل كل مرضعة عما ارضعت و تری الناس  
سكارا و ما هم بسكارا و لكن عذاب الله شدید  
است و ظهور نفع فى الصور و ذلك رجع غیر

\* ص ۲۰ \*

بعید است سرور و حبور است و حشر و نشور  
اصحاب یمین در فلك امین است و اصحاب شمال در  
شروبال انّ الأبرار لفی نعیمست و انّ الفجّار لفی جحیم  
شمع الهی روشن است و انجمن رحمانی گلشن خلاصه  
این وقوعات عظیمه بی هوشان را بیدار نمود و  
مدهوشان را هشیار نکرد حال هنوز منتظر آن  
یومند و مستحقّ زجر و لوم ذرهمم فی حوضهم  
یلعبون پس ای احبای الهی شما که صدر نشین  
این بزمید و تیغ اتشین این رزم طیور حدائق  
توحید و ظهور حقائق تجرید در ظلّ کلمه وحدانیت  
جمع شوند و تحت لواء حضرت احدیت مجتمع الشمل  
قیام بر اظهار اثار باهره حشر اکبر نمائید و در صد  
تشهیر انوار ظاهره این نشر اعظم افتید در الفت  
و محبت بکوشید و با هم جوشید باخلاق  
الهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک  
مالك الملوك سالک بین ناس در جمع شمل بکوشید

\* ص ۲۱ \*

و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید  
و باشنا و بیگانه خیر جوینان نظر بقصور ننمائید و از  
فیض ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید  
و در ترقی جمیع شئون بذل مجهود نمائید ولی  
شاهد جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده بر  
اندازد چون عهد و پیمان محفوظ و مصون

گردد و الآحي على الياس حي على الوبال حي  
على الضلال حي على خيبة الامال والاضمحلال  
حي على عذاب شديد المحال والبهاء عليك ع

این توقیع از بیانات طلعت قدم جل اسمه الاعظم است

الکرم الأبھی

هل الايات نزلت قل ای وربّ السّموات هل اتت  
السّاعة بل مضت و مظهر البیّنات قد جائت الحاقة  
و اتى الحق بالحجّة و البرهان قد اتت الزّلازل و  
ناحت القبائل من خشية الله المقتدر الجبار قل  
الصّاخة صاحت و اليوم لله الواحد المختار هل

\* ص ۲۲ \*

الطامة تمت قل ای وربّ الارباب هل القيامة قامت  
بل القيوم بملكوت الايات هل ترى النّاس صرعى  
بل وربّي العليّ الأبھی هل انقعت الاعجاز بل  
نسفت الجبال و مالمك الصّفات قال ابن الجنّه  
و النّار قل الأولى لقائى و الاخرى نفسك يا ايّها  
المشرك المرتاب قال انا ما ترى الميزان قل ايّ وربّي  
الرّحمن لا يريه الا اولوا الأبصار هل سقطت النّجوم  
قل ای اذ كان القيوم فى ارض السّرفاعتبروا يا اولى  
الانظار قد ظهرت العلامات كلّها اذا خرجنا يد  
القدرة من حبيب العظمة و الأقتدار قد نادى المناد



اذ اتى الميعاد وانصعق الطوريون فى تيه الوقوف  
من سطوة ربك مالك اليجاد يقول النافور هل نفخ  
فى الصور قل بلى وسطان الظهور اذ استقر على  
عرش العظمة اسمه الرحمن قد اضاء الديجور من  
فجر رحمة ربك مطلع الانوار قد مرت نسمة الرحمن  
واهترت الأرواح فى قبور الأبد ان كذلك قضى

\* ص ٢٣ \*

الامر من لدى الله العزيز المنان قال الذين كفروا  
متى انفطرت الأسماء قل اذ كنتم فى اجداث الغفلة  
والضلال من المشركين من يمسح عينيه وينظر اليمين  
والشمال قل قد عميت ليس لك اليوم من ملاذ منهم  
من قال هل حشرت النفوس قل اى وربى اذ كنت  
فى مهاد الاوهام منهم من قال هل نزل الكتاب بالفطرت  
قل انها فى الحيرة اتقوا يا اولى الالباب ومنهم  
من قال احشرت اعمى قل بلى وراكب السحاب  
قد زينت الجنة باوراد المعانى وسعر السعير من  
نار الفجار قل قد اشرق النور من افق الظهور و  
اضاءت الافاق اذ اتى مالك الميثاق قد خسر الذين  
ارتابوا وريح من اقبل بنور اليقين الى مطلع الايقان  
طوبى لك يا ايها الناظر بما نزلت لك هذا اللوح الذى  
منه تطير الارواح احفظه ثم اقرئه لعمري انه باب  
رحمة ربك طوبى لمن يقرئه فى العشى والاشراق انا

\* ص ٢٤ \*

نسمع ذكرك فى هذا الأمر الذى منه اندك جبل  
العلم وزلت الاقدام البهاء عليك وعلى كل مقبل  
اقبل الى العزيز الوهاب قد انتهى و ماتم اصبر  
ان ربك لهو الصبار

هو الأبهى يا من اتعظ من الموعظة الحسنه تالله الحق ان القيامة  
قامت والطامة ظهرت والشمس اظلمت والسماء  
انفطرت والنجوم انتشرت والجبال نسفت والواقعة  
وقعت والراجفة رجفت والرادفة تبعت و  
الأرض انبسطت ووضع المنبر النوراني وحشر العالم  
الأنساني وصعد المنبر الخاتم لما مضى والفتاح لما  
استقبل ونطق بالثناء ونادى بالبشرا وعظ الورى  
ونصح اهل الانشاء ودعاهم الى الثبوت على الميثاق  
وحذرهم عن التفاق وانذرهم من الأستماع للتفاق  
فى يوم الوفاق وانك انت استمع لنداء مظاهر الثبوت  
ومطالع الأشراق وكن منادى الميثاق بين ملأ  
الافاق وثبت الاقدام وعطر المشام وادع الى ربك  
\* ص ٢٥ \*

با الحكمة والموعظة الحسنه ان ربك يوءيد بفيالق من السماء  
وجيوش من الملأ الاعلى وجنود من الملكوت الأبهى  
وبهء عليك ع ع

هو الأبهی ای ثابت بر پیمان سبحان الله چه سرّیست یکصدف

در اغوش خویش دُر و خزف پرورش داده یکمعدن ذهب

ابریز و نحاس ناچیز تربیت نموده بر وجود

بمثابه صدفت چون تو گوهر هر ابداری پرورده

و چون پیر کفتار خزف بیمقداری اشکار کرده

این آیت هدی و ان نحوست کبری این سراج

منور و ان ظلام مجسم این ماء معین و ان

بئر سجین این بلبل باغ و آن ننگ زاغ و کلاغ

این نغمه یا بهاء الأبهی بلند نماید و توجه بملاء

اعلی کند و ان نعره این الطبقات السفلی بر آرد

این نور بدیع طلبد ان خسران مبین جوید

این محرم راز شود و ان محروم از فضل بی نیاز

\* ص ۲۶ \*

این وجه مانوس گشاید و آن ترقی معکوس کند

و با شمائل منحوس جلوۀ طاوسی خواهد دیگر

نداند که شغال بد پوز هر چند در خم رنگ

درنگ نماید شهپر طاوسی نگشاید و صیحه

خروس فردوس ننماید و زندان الهی اسیر

پوست رنگین نشوند بلکه جلوۀ روحانی جویند

و نغمه رحمانی و عليك البهاء ع

هو الابھی ای یاران من و یاوران من بانك بانك عبودیت  
است و جلوه جلوه رقیّت در استان مقدّس کلّ  
فناء محضیم و معدوم بحث هر يك در فرائض بندگی  
بکوشیم و در لوازم چاکری جهد بلیغ نمائیم  
و خلعت عبودیت را زیبایش دوش رقیّت نمائیم  
مظهر تائید حضرت احدیت گردیم عنوان ربوبیت  
و القاب الوهیت مخصوص ذات مقدّس است  
نهایت ستایش و نیایش ما محویت و فنا و

\* ص ۲۷ \*

عجز و نیاز در درگاه کبریا است این است موهبت  
کبری اینست رحمت عظمی اینست جنّت مأوی  
اینست فردوس اعلا اینست سلطنت ارض  
و سماء اینست شرف باذخ اینست مقام شامخ  
اینست فضل عظیم اینست فوز مبین هنیئاً  
للفائزین سقیاً للقائمین دعياً للطالبین  
حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الأبھی  
ذکر آن یارانرا در محرّرات خویش فرموده و نهایت  
ستایش نموده که احبّای ان اقلیم چون بنیان  
رصین و حصن حصین ثابت بر میثاق و منجذب  
اشراقند و چنین سزاوار است زیرا جمال قدیم  
و صبح مبین و افتاب ملکوت عظیم روحی لاجبّانه  
الفداء عنایت خاص باهالی کشور خراسان داشتند

دائماً در کمال بشاشت متبسمانه ذکر احبّای خراسان  
میفرمودند و این عنایت اثرش اینست در  
میثاق الهی کلّ ثابت و راسخند قوم ظلوم جهول  
\* ص ۲۸ \*

نقض را نفوذی در آنصحفات نشده و اهل شبهات  
را امیدی نماند حال بشکرانه این تائید و توفیق  
و صیانت و عنایت ربّ مجید باید احبّای الهی  
بکمال حکمت در تحکیم دعائم امر الله و تأسیس و  
ترویج و ترقّی نفوس در جمیع مراتب وجود و  
تربیت اطفال و تعلیم فنون نافعه بنورسیده گان  
و تدرّج در مدارج مدنیّت و تکثیر صنایع وطنیه  
و ترویج تجارت و تحسین زراعت و تعمیم معارف و  
تعلیم نساء و تکریم ورقات و رعایت اماء الرّحمن  
و الفت و اتّحاد احبّاء و خدمت حکومت و صداقت  
بسریر سلطنت و خیرخواهی عموم و اطاعت پادشاه  
غیور بیجان و دل بکوشند اعلیحضرت شهریاری  
ایده الله علی احياء البلاد فی الحقیقه از بدو جوانی  
و بدایت کامرانی در حقّ این طایفه نهایت  
صیانت را مجری و غایت حمایت را منظور داشته اند

\* ص ۲۹ \*

تا آنکه بسریر تاجداری جلوس فرمودند و در  
مدّت تزئین سریر حکومت الحمد لله عدالت را  
منظور داشته اند لهذا احبّای باید بکمال همّت و صداقت

در جمیع مراتب خدمت و جانفشانی نمایند ای  
یاران حق این نصائح را بجان و دل گوش نمائید  
اگر چنانچه از بعضی مأمورین جور جفائی ببینید  
این از اجبار علماء و اصرار سفها است خودسرانه  
تعدی مینمایند اما دولت ابد مدت ابداً راضی  
نبوده و نیست و بقدر امکان صیانت میفرماید  
لهذا از وقوعات حادثه محزون مباشید و در  
کمال راستی و درستی اطاعت و خدمت بدولت  
و اولیاء امور نمائید و در فکر ترقی و مدنیت عموم  
و علویّت مملکت باشید تا آنکه چون شمع در  
عالم مدنی روشن گردید ملاحظه کنید که  
ممالک سائره در ترقیّات عصریّه چه قدر  
پیش آمده اند جمال قدم بجمیع وصایاء و عهود شما را

\* ص ۳۰ \*

بر آنچه سبب ترقی درجات است دلالت  
فرموده اند شما باید حزب ترقی باشید تا لشکر  
حیات گردید و جنود نجات شوید و همچنین از  
برای شما تأییدات الهیه از هر جهت اسباب  
ترقی مهیا فرموده عنقریب برادرانتان از  
اوروپ و امریک بایران خواهند آمد و تأسیس  
صنایع بدیعه و بناء اثار مدنیّت و انواع کارخانها  
و ترویج تجارت و تکثیر فلاح و تعمیم  
معارف خواهند نمود همین قدر امن و امان

بهمت حکومت بحدّ کمال برسد خواهند آمد و خطّه  
ایران را رشک جهان و غبطه اقالیم سائره خواهند  
نمود انوقت حکومت بی نهایت خوشنود خواهد  
شد و نوایای این عبد در خیر خواهی دولت  
و خلوص بسریر شهریاری ظاهر خواهد گشت  
ای یاران الهی این دنیای فانی لیاقت دل بستگی  
ندارد و شایستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت

\* ص ۳۱ \*

امری در اینعالم مهم شمرده نشود مگر ظهور فضل عمل  
و خصائل و مناقب انسانی که اعظم ودیعه الهی  
است و آن جلوه رحمانی عبارت از ظهور این نصایح  
و وصایا است هو الابهی و البها علیکم ع ع

عشق آباد جناب ملا حسین زنجانی علیه  
بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

**هو الابهی** ای ناظر بملکوت ابهی خوشا بحال نفوسیکه  
بصرف فطرت منجذب الی الله گشتند و بمغناطیس  
محبت سارع بمشهد فداء از جان و خانمان  
بیزار شدند و از آنچه غیر رضای حضرت دوست  
بود در کنار گشتند چون ذبیح ملیح بقربانگاه  
شتافتند و چون مسیح فصیح بر صلیب بلسان  
بلیغ مناجات نمودند چون خلیل جلیل در

اتش نمرود بان افتادند و چون موسای کلیم  
در دست قبطیان چون نوح نجی در طوفان  
طغیان ستمکاران چون سید حصور

\* ص ۳۲ \*

در دست قوم کفور افتادند و چون ذکریا  
مظلوم در دام اهل غرور چون سید یثرب  
و امام بطحا در صدمات و مشقات لایحصى  
افتادند و در تعذیب و تکفیر و توهین اهل  
شقا چون حسین مظلوم در دست قوم  
ظلوم گرفتار شدند و در کربلا در شدت  
کرب و بلا افتادند و عاقبت جان باختند و  
در میدان فدا اسب تاختند و از این تنگنای  
عالم ادنی بملکوت ابهی شتافتند طوبی لهم بشری  
لهم من هذا الفضل الذی اختص الله به من  
شاء من عباده المقربین لعمرک ان اطلعت سرّ  
الشهادة فی سبیل الله و سرّ القربان فی محبت الله  
لسرعت منجذباً الی میدان الفداء منادياً  
الوحاً الوحاً الی موهبة الكبرى البدار البدار  
الی الرحمة العظمی العجل العجل الی الغنیمه  
العلیاء ولكن الله ستر هذا النور و کتم هذا

\* ص ۳۳ \*

السّر المکنون و الرّمز المصون اجلالاً لامره و صوتاً  
لمقامات قدس احبته حتى يظهر سرّ الاختصاص



ويشرق انوار الموهبة في مشكاة الخاص انه يهب من  
 يشاء ويعطى من يشاء ويمنع عمّن يشأ يختص برحمة  
 من يشاء ويوفّق على الأنفاق بفضله من يشاء انه  
 هو الكريم الفضال عبدالبهاء عباس  
 ارض زنجان ترايش بخون دوستان اغشته و هوايش از حرارت  
 نار قربان تافته حدائقش بدم اطهرشان رنگين  
 شده شقایقش از نار اهل وفا خوش رنگ  
 گشته بسا نفوس که در کمال شعف و شوق در  
 ان محفل از دست ساقی فداء جام عطا نوشيدند  
 و چه بسیار جواهر وجود که چون لؤلؤ  
 منثور در ان خاک و خون غلطيدند لهذا آن  
 خطّه و دیار در ساحت پروردگار قطعه از  
 گلزار توحيد است و ان سرزمين در نزد موقنين

\* ص ۳۴ \*

از مواقع علیین لهذا اهميت کبری داشته و لزوميت  
 عظمی که نفوسی در انجا موجود باشند که چون  
 ابر اسمانی تائید زرع الهی نمایند و چون نفحات  
 اذهار و نسّمات اسحار قلوب ساکنین را حیات  
 جاودانی بخشند اهل آن ارض را محرک روحانی  
 کردند و بازماندگان شهدا را مشوق ربّانی  
 نفحات الهیه را ناشر کردند و رایات رحمانیه  
 را رافع این بسیار لازم و واجب اگر انجناب  
 ممکن باشد که مراجعت بان ارض فرمایند

و بصنعتی که در مدینه عشق مشغول در ارض  
زا مشغول به خدمت امر کردند و الفيض و  
البركة من الله و در این ضمن نیز مشغول بخدمت  
امر کردند بسیار بنظر خوب می آید ربّ استلک  
بکلّ عجز و ابتهال و تضرع و انکسار ان تؤیّد کلّ  
عبد یقوم علی خدمت امرک و کلّ مشتعل بنار  
صفحه ۳۵

محبّتک یسعی فی اعلاء کلمتک و کل بطل یطلق  
العنان فی مضمار نشر اثارک کل ناطق بنطق  
بافصح اللسان فی بیان انوارک و اسرار کتابک  
ای ربّ هم عباد اختصصتهم بفضلك و مواهبک  
فی هذا الکور العظیم و رزقتهم من الذّ نعمائک فی  
هذا الحشر الجلیل و نورّت وجوههم فی ملکوتک  
المنیر و اشرفت بانوار جمالهم فی افقک المبین  
ای ربّ هم ملائکة الهامک و خزینة علمک و  
اعزّة خلقک و مواقع امرک و مطالع فضلك و غیوث  
جودک و لیوث غیاضک و حیطان حیاضک  
و اوراد ریاضک ای ربّ ایدنی بانفاسهم القدسیة  
و وفقنی علی خدمتهم بنفحاتک الأنسیة ای ربّ  
جعلهم مشارق تائیدک و مطالع توحیدک و  
اعین حکمتک و انجم موهبتک و شعائر دینک  
و آیات ملکوتک و رایات جبروتک أنّک انت

الکریم المعطی هو الأبهی الوهاب ع ع

عشق اباد دوستان الهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی ای احبای رحمانی و یاران معنوی ایام قیام

بر خدمت و هنگام اشتعال بنار محبتت

ظهور اسرار قدم و فیض اعظم یک حکمت

عظیمه و ثمره طیبه اش محبت و الفت و اتحاد و

انجذاب بین احبابست تا باین موهبت و عنایت

بین سایر احزاب محشور و ممتاز گردند علی

الخصوص در این کور عظیم و دور مجید که

بوصایای مؤکده محبوب قدیم باید قیام نمود

و آن تشدید روابط و الفت صمیمه با جمیع

خلیقه است دیگر معلوم است باید با دوستان

حقیقی و یاران معنوی چگونه باشد قسم

بجمال قدم که الیوم نفسی بر عهد و میثاق

\* ص ۳۷ \*

الهی ثابت و راسخ که جان خویش را بجهة احبای

رحمن فدا نماید و تا باین درجه انسان رسد

بر عهد و میثاق وفا نموده و قطره از بحر صفاء

نچشیده و از گلستان جنت ابهی رائحه نئی استشمام

نکرده پس ای احبای حقیقی بدل و جان با یک

دیگر مهربان باشید و در محبت یکدیگر جان

فشان گردید تا در درگاه احدیّه مقبول شوید  
مولوی در غزلیّات خویش گفته بوی جان میاید از  
پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در  
ملاحظه فرمائید که چون ویس قرن شتریان  
بود از پشم شتر بوی جان استشمام مینمود پس  
اگر مشام روح بان باشد از هیاکل احبّای الهی  
که قمیص یوسف محبّت الله هستند چه نفعه  
استشمام نمایند قسم بجمال قدم که نفعه استشمام  
نمایند که جان فداء کنند عبدالبهاء عباس ع ع  
\* ص ۳۸ \*

هو الله احبّای اذربایجان علیهم بهاء الله ملاحظه نمایند

**هو الله ای پروردگار در این کور عظیم بسطان مبین تجلی**

فرمودی و در حشر اکبر بجمال انور اشراق نمودی  
این قرن سلطان قرون و این عصر نور ایمان اعصار  
در جمیع شئون و چون بجمیع جهات و مراتب  
ان کور را ممتاز از سائر ایام ظهور مظاهر احدیت  
فرمودی محض سدّ باب خلاف و شقاق و  
قطع ریشه انشقاق و دفع شبهات و منع  
ارتیاب در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب  
و صحف است بنصّ جلیل قاطع حقّ را از باطل  
واضح فرمودی و جمیع مدّعیان محبت را از  
ثدی عذرای کتاب اقدس سی سال بلبن

عهد و میثاق پرورش دادی و در جمیع

\* ص ۳۹ \*

الواح و صحائف متمسک بعهدت را نوازش و ستایش نمودی و متزلزل و ناقض را نفرین و نکوهش فرمودی پس با ثرقلم اعلایت کتاب عهد مرقوم نمودی و لوح میثاق نگاشتی تا مجال شبهه و ارتیاب نماند و امر و مقرر امر الله چون افتاب واضح و روشن باشد و هیچ نفسی نتواند رخنه نماید و در امر مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم است رائحه خلاف و نفاق افکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنت ابهی را خارستان جفا نماید حال نوهوسانی چند در فکر نقض میثاق افتادند و بی خردانی چند در صدد قلع و قمع این بنیان در سر بلکه الیوم ا چهاراً تیشه بر ریشه ایمان و پیمان امرت زنند و سیف برهیکل میثاق روا دارند

\* ص ۴۰ \*

در هر دقیقه بظلمی برخیزند و جفائی وارد آورند و فریاد مظلومی بلند کنند الواحت را که بنص صریحت مبین واضح و مشهود باو هام خویش معنی کنند و در جیب و بغل نهند و استدلال بر او هامات و ترهات خود کنند

و بر بندگان مظلومان استهزاء ننمایند  
تیری نماند که روا نداشتند طعنی نماند  
که نزدند زخمی نماند که وارد نیاورند ای پروردگار  
تو آگاهی ای امرزگار تو ملجأ و پناهی ای کردگار  
تو گواهی دوستان ثابت گرفتارند تو نجات  
بخش و یاران را سخت مبتلایند تو رهائی  
ده علم مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت  
بخش تا از استین کلیمت بدر آید فاذا هی تلقف  
ما یأفکون . و البهاء علی کل ثابت علی عهد الله  
الله محکم هو الأبهی المتین ع ع

\* ص ۴۱ \*

هو الأبهی

ق جناب حاجی حبیب الله علیه بهاء الله الأبهی

**هو الأبهی یا من انجذب الی الملكوت و شرب الکأس الی مزاجها**

کافور در این ایام که فیوضات ملکوت ابهی جبروت  
غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلیات  
مجلّی طور از سماء غیب چون غیث هاظل متتابع گشته  
و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان بساحل امکان  
پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع  
جهات تابیده و صبح امید بانوار توحید دمیده  
باید همتی نمود و در استان الهی خدمتی بنمود  
در این فضای رحمانی پروازی کرد و در

این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود  
خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط  
گردد خاموشی فراموشی آرد و صبر و نسیان  
\* ص ۴۲ \*

و اغبرار ایراث کند پس شب و روز آنی آرامی  
مجو بلکه در جنت ابهی کامیابی خواه و دقیقه  
راحت جان و عافیت روان و مسرت وجدان  
مطلب بلکه سرور الهی را در مشقت و احزان  
عالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در  
زحمت اینعالم فانی بین شهد و شکر را در  
تلخی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مرادف  
نوش عطایا ببین و حسیض ذلت را در  
وفای بجمال قدم اوج عزت شمار و هبوط  
را عین صعود بدان و ممت را جوهر حیات  
یقین کن و آنچه در الواح الهی ذکر حکمت  
است مقصود این است که در امور اتقان  
شود و در هر امری بوسائط کامله و مناسب  
زمان و مکان تشبث شود تا مریض معالجه  
بقاعده گردد و علیل مداوا بنوع موافق شود  
\* ص ۴۳ \*

نه اینکه بکلی از معالجه و مداوا دست کشیده شود  
هیکل امکان مریض است و جسم کیهان علیل  
اگر طبیب و پرستار بکلی ترك علاج و دوا نمایند

بکلی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا  
شود حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود  
دو نفر از حواریون حضرت بجهت تبلیغ امرالله  
بشهر انطاکیه رفتند بمجرد ورود بنای وعظ و  
بیان نمودند اهالی چون از مسائل الهی بیخبر  
بودند جزع و فرج نمودند این جزع و فرج  
منتج حبس و زجر شد و بهیچوجه نفوس از  
تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع  
گشت و چون اینخبر بشمعون صفا رسید عزم  
اندیاز نمود و چون وارد شد اول بمعاشرت  
و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبت  
باخت بزهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان

\* ص ۴۴ \*

و فضائل و خصائل عالم انسانی در مدت قلبیه  
شهرت یافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا  
گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و  
اعتقاد را در حق او حاصل نمود شبی بمناسبتی  
ذکر حواریین شد پادشاه ذکر نمود که دو  
نفر از جاهلان بیخردان چندی پیش وارد این  
شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند  
لهذا انها را گرفتند اسیر غل و زنجیر نمودیم حضرت  
شمعون میل بملاقات ایشان نمود احضار کردند  
بمقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند



که شما کیستید و از کجا آمده اید در جواب گفتند  
که ما از بندگان حضرت روح الله هستیم و از  
اورشليم می آئیم سؤال از حضرت روح نمود  
که او کیست گفتند موعود تورا و مقصود جمیع  
عباد بعد بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل

\* ص ۴۵ \*

سؤال نمود و مجادله کرد و از نفس سؤال می  
فهماند که چه جواب بدهید مختصر اینست که  
شبهات قوم را فرداً فرد ذکر نمود و جواب دادند  
گاهی بعضی را قبول می نمود و بعضی را مشکلات  
بیان میکرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست  
خلاصه چند شب بر این منوال بسؤال و جواب گذراند  
گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی  
محاوړه میفرمود تا جمیع حاضرین از اس مطالب  
الهیّه با خبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل  
شد در لیله اخیره گفت که حقیقتش اینست  
که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند  
آنوقت فهمیدند که این ثالث نیز رفیق ان اثنین  
است اینست که در ایّه مبارکه میفرماید فعرّناهما  
بثالث باری مقصود از حکمت اینست که انسان  
باید بنوع موافقتی که در قلوب تاثیر نماید و نفوس

\* ص ۴۶ \*

ادراك کند تبلیغ امرالله نموده و نماید نه اینکه

سکون و سکوت یافت عندلیب هزاراوازه  
اگر ساز نغمه ننماید صعوه لال است و بلبل گلزار  
معانی اگر ترانه نسازد عصفوری ابکم بی پرو  
بال است حمامه گلشن اسرار اگر تغردی نفرماید  
چون غراب گلخن نمودار گردد و طاووس  
فردوس لقا اگر جلوه نفرماید چون زاغ خزانه  
زار فنا است اگر از طیور حدائق قدسی بال  
و پری زن و اگر از عندلیبان ریاض حضرت  
انسی آغاز راز و اهنگی نما و اگر از عاشقان  
جمال کبریائی آه و فغانی بکن و اگر از آشفتاگان  
روی دلبری ناله و فریادی برار تا زلزله در  
ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی ادم زنی  
و جمیع عاشقان و مشتاقان را مست و مدهوش  
نموده در این جنت ابهی علم عزت قدیمه افزای  
\* ص ۴۷ \*

و بانچه منتهی امال مقرّین و نهایت ارزوی  
مخلصین است فائز شوی و البهاء علیک ع ع

هو الله

عشق اباد جناب حاجی ابوطالب علیه بهاء الله

هو الله ای ثابت بر عهد الهی آنچه مرقوم نموده بودید

ملاحظه گردید و مشاهده شده و معلوم

گردید حمد کن حضرت یزدانرا که از جام  
کوثر الهی سرمستی و بر عهد الست ثابت و راسخ  
معدن حبّ جمال مبارکی و مخزن لطف قدیم  
وحدك لا شريك لك از خدا بخواه که بر این  
مقام ثابت و مستقیم مانی و باین جبل متین  
متمسک و از هرافتی امین ملاحظه از انقطاع  
جناب و رقاء آن طفل خورد بکمالاتی متصف بود  
\* ص ۴۸ \*

که پیران سالخورده عاجز و بانقطاع و انجدابی  
ظاهر شد که نفوس مقدّسه مات و متحیر ماندند  
سراج جانفشانی را در زجاج قربانی در سیل  
رحمانی چنان برافروخت که شعله اش قلوب  
اهل ملاً اعلی را بسوخت و روشنایش عالم  
را منور و رائحه طیّبه ان نوگل بوستان انقطاع  
عالم را معطر نمود ای یاران الهی این نفوس  
سزاوار بندگی جمال مبارکند که بمبارکی  
اسمشان جهان و جهانیان عنقریب در بشارت  
روحی لهما الفداء کینونتی لهم الفداء تا بحال کودکی  
باین فرزاندگی و با کمال قوّت و بی باکی جام شهادت  
را در بزم محبّت حضرت احدیّت ننوشید و  
زهر قتل را چون شهد لطف نچشید در زیر  
اغلال و زنجیر چون شیر پیشه انقطاع در کمال  
سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت

\* ص ۴۹ \*

احدیّت مشغول بود کار این کار است  
ای هشیار مست پس ای دوستان یزدان  
باید بجان و دل عجز و نیاز آریم که از این جام  
لبریز سرمست شویم و از این نفحات انقطاع  
و تقدیس مشام معطر نمائیم تا بیندگی جمال قدم  
روحي لشهداء سبيله الفداء موفق شویم ع ع

هو الله ای موقن بایات الله از غرابت اثار و عجائب

اسرار پروردگار در هر کور و دوری سرّ فداء  
بود یعنی جمعی از کأس ماء طهور و مزاجها  
کافور سرمست و مدهوش شده رقص  
کنان بقربانگاه فداء می شتافتند و به  
اتش انجذاب میگذاختند و هلهله گویان و  
پا کوبان خندان و شادمان نعره طوبی

\* ص ۵۰ \*

لی بشری لی بعنان ملأ اعلی میرساندند ولی  
تا بحال چنین وجد و سرور و جذب و حبور که  
در میدان جانفشانی از حضرت روح الله  
بظهور رسید از نفسی مسموع نشد چه که  
ان طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم مظهرش می  
آمد با کمال صباحت و ملاححت چون بدر

منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان و لب  
اش خندان و لبانش ناطق بذکر رحمن  
و بصرش متوجّه بملکوت یزدان بود در تحت  
سلاسل و اغلال چنان نعرهٔ یا بهی الابهی بر  
آورد و زبان بتبلیغ گشود که شور و ولوله در  
ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر  
ساخت و خندان و رقصان و پاکوبان در  
میدان فداء جانفشانی نمود یا لیت کنت  
معه فافوز فوزاً عظیماً باری اینست قدرت

\* ص ۵۱ \*

و قوّت و انجذاب در دور جمال مبارک روحی  
لشهداء سبيله الفداء تا بحال چنین واقع  
نگشته که کودکی خوردسال گوی سبقت  
و پیشی را از مردان میدان برد و از افق  
فداء با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نماید  
اینست شأن نفوس مقدّسه در این کور  
عظیم و اشراق مبین ملاحظه نمائید طفل  
صغیری چون در میثاق الهی ثابت و مستقیم بود  
بچه سلطان مبینی مبعوث شد که هر منکری  
مبهوت گشت اینست شأن متمسکین بعهد  
و پیمان الهی بعضی از کماشتگان که در طریق  
نگهبان بودند روایت نمودند که آن نوگل بوستان الهی  
در بین راه در تحت سلاسل

و اغلال خندان و غزلخوان بود و البهاء

علیک ع ع

\* ص ۵۲ \*

بواسطه حضرت هو الأبهی حیدر قبل علی  
عشق آباد احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

**هو الأبهی ای ثابتان ای راسخان نور هویت چون در افق**

احدیّت طلوع و اشراق نمود تجلی وحدانیت

اشراق کرد و مشارق و مطالع وجود بفیض

شهود روشن و منور گردید شمس حقیقت

چنان تابش و اشراقی فرمود و ابر رحمانیت

چنان ریزش نمود که اراضی کینونات مزرعه

پر انبات بود باسرار ما کان و ما یکون حامله

گشت ان اسرار در هویت و حقیقت ارض

وجود موجود و مخزون و بحسب استعداد

امکان بروید و سبزی چمن و ریحان و یاسمین

و سوسن گلشن گردد حال نفوسی که

همس و نفسشان چون سرمای دی و زمستان

\* ص ۵۳ \*

است در اطراف و اکناف با اوراق شبها

منتشر که شاید ببرودت شدید نقض اراضی

قلوبرا افسرده نمایند و ان بذرهاى حکمت

الهیّه که ودیعه رحمانیه است معدوم و فاسد

گردد هیهات هیهات زیر حرارت نار  
میثاق چنان شعله بافاق زده که هر ثلج و یخ  
دقیقه مقاومت نتواند و هذ هو الحق  
پس ای دوستان الهی کمر خدمت بر بندید  
و بنار موقده الهیه چنان برافروزید که شرق  
و غرب را روشن و منور نمائید تا هر ناقصی  
در گریز باشد و هر متزلزلی در پرهیز و این  
موهبت منوط باتفاق و اتحاد و یگانگی احبای  
الهی دوستان آنسامان چنان باید سرمست  
باده اتحاد گردند که حکم يك بحر پیدا کنند  
هر چند امواج متعدّد است ولی بحر بحر

\* ص ۵۴ \*

واحد تعدّد مانع وحدت نه الحمد لله  
کل از يك شمس مستشرقید و جمیع از يك نور  
مستتیر از يك جام سرمستید و در يك میخانه  
می پرست اشفته روی يك دلبرید و  
شیفته خوی يك مه رو و از يك چشمه  
مینوشید و از يك شهد می چشید ولی  
باید عموم کمال رعایت را در حقّ حضرات  
سابقین ایادی مجری دارند زیرا این  
نفوس محل ظهور الطاف و احسان و اکرام  
جمال مبارکند ع ع

جناب حاجی محمد تقی تبسی علیہ بہاء اللہ

ہو اللہ ای ناشر میثاق سپاہ ملکوت ابھی و جنود جبروت

اعلیٰ متتابع از عالم بالا در هجوم است صفوف  
و الوف ملل عالم ادنی متوالی مدحور و مذموم

\* ص ۵۵ \*

و مکسور افواج چون امواج متواصل و جیوش

پر خروش مترادف با این سطوت قاہرہ و

شوکت باہرہ و قوت غالبہ و قدرت کاملہ

البتہ عنقریب خضعت الأعناق و زلت الرقاب

و خشعت الأصوات تحقق یابد قل سیروا فی

الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین

صد ہزار مرتبہ تجربہ گشتہ و مشہود و

واضح شدہ با وجود این سہو و خطا مینمایند

و خبط و نسیان میکنند قدری باید اہل

فتور قرآن تلاوت نمایند و دقت در قصص

قرون اولی کنند و در ایہ مبارکہ جند ہنالک

مہزوم من الأحزاب فکر نمایند تا مظهر لعل

یتذکرا و یخشی گردند الحمد للہ ان شمع روشن

محبّت اللہ در شبستان ہندوستان بانوار ثبوت

و روسخ چنان برافروخت کہ ان جمع بمثابہ

\* ص ۵۶ \*

شمع شد عنقریب بارقہ تائید را چون انوار



سحری منتشر بینی و آیات نصرت جمال غیب را  
مشروح و مشتهر مشاهده کنی اهنک ملکوت  
ابهی شنوی و نغمه یا بشری بر آری و ناله و  
حنین محتجین شنوی و امتازوا الیوم ایها المجرمون  
ملاحظه کنی باری کمر همّت را بر اعلاء کلمة الله  
بر بند و عطر تقدیس امرالله منتشر کن و مجمع  
روحانیان را در انسامان چنان گرم کن که صوت  
تهلیلش بمجامع ملاء اعلی رسد و اهنک توحیدش  
بمسمع اهل ملکوت ابهی و اصل گردد و البهاء  
علیک و عل کل ثابت علی الميثاق بقوة نیر الافاق  
جمیع یاران ابهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ  
فرمائید ع ع

هو الله

جناب اقا سید اسدالله قمی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

\* ص ۵۷ \*

هو الله ای ثابت بر پیمان قصیده غراء ملاحظه گردید

فی الجملة تصلیح و تعدیل شد و ارسال شد فی

الحقیقة پر ملاحظت و سبب بشاشت احبا گردید

و فی الحقیقة در این سفر انجناب بزحمت

افتاده اید ضرر ندارد میگذرد بقوله خواجه

بگذرد این روزگار قدر این عافیت را من  
بعد خواهی دانست زیرا صحبت و معاشرت  
عندلیب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت  
زاغ منحوس حلاوت دیگر دهد عنقریب  
خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید  
چاره جز فرار نداری باری اینها مزاح بود  
جوهر مقصود آنکه انشاء الله در این سفر پیش  
از پیش موفق بتبلیغ امر الله میگردی و تشنگان  
بادیه حرمان را بچشمه حیات دلالت میفرمائی  
\* ص ۵۸ \*

و اذان طالبان را بنغمه جانبخش یا بهاء الأبهی بابه  
و نصیب مینمائی انجمال بیمثال با ان عنایت و  
مهربانی با وجود صد هزار بلایای بی  
پایان ایام مبارکش را در تربیت این بینوایان  
بگذرانند حال باید هر دم صد هزار جان  
فشانی نمائیم و ایام را در خدمت آستان  
مقدسش بگذارنیم تا تائیدات ملکوت  
غیبش را مشاهده نمائیم و عليك البهاء ع  
محرمانه

هو الله بعضی از احبّا در سرّ سرّ مذمت یاران دیگر نمایند  
و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند  
و اسمش را دلسوزی امرالله گذرانند البتّه

کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح  
نمائید زیرا هیچ خصلتی مضرّ ترازین صفت  
نباید نفسی کلمه اشاره غیر لائق نسبت  
\* ص ۵۹ \*

باحدی از احبّاء الله اظهار دارد عجبست ممنّ  
اشتغل بعیوب الناس و هو غافل عن عیوب  
نفسه مسلک روحانیانست نهایت دقت را  
در منع از این خصلت بنمائید و ابدأً نگذارید  
احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد

هو الابهی ای منادی میثاق نامه های مکرّر چون جامه  
های محرّر نشئه صهبا داشت و نفحه حدیقه  
رعنا چه که اثار انجذاب بود و دلیل التهاب  
بنار محبت الله جمیع ملاحظه گردید مضمون  
معلوم و مراد مفهوم گردید جواب بعضی  
ارسال شد و اینست جواب مطالب دیگر  
نیز تحریر میشود در خصوص عقاید مختلفه  
در حق این عبد مرقوم نموده بودید الیوم  
تکلیف جمیع یاران الهی در بساط رحمانی اینست  
که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده  
\* ص ۶۰ \*

بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً شمرند

آنچه صریح و وضوح بیان این عبد است قبول  
 کنند و ابواب تاویل و تلویح و تشریح را بکلی  
 مسدود نمایند تا حصن حصین امرالله از  
 تعرض مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و  
 مصون ماند و اهل ارباب رخنه نتوانند  
 و بهانه نجویند و عقاید مختلف نگردد و آراء  
 متعدّد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم  
 محکم و متین نگردد من بعد صد هزار رخنه  
 در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعه  
 الله از بنیاد برافتد افتاب حقیقت متواری  
 گردد و مه تابان مختفی شود علم مبین سرنگون  
 گردد و قلوب موحدین غرق خون شود  
 سدره منتهی از ریشه برافتد و تیشه در بیشه  
 جنت ابھی افتد صد هزار شجر در دمی مقطوع  
 \* ص ۶۱ \*

گردد و صد خروار ثمر در نفسی متساقط و منشور  
 شود انوار هدی غائب گردد و ظلمت دهما  
 غالب شود ایت رحمت منسوخ گردد و امت  
 نقتت ممسوخ شود لهذا باید الیوم سدّ  
 ابواب نزاع کرد و منع اسباب جدال و این  
 ممکن نیست جز آنکه کلّ متابعت مبین کنند و  
 اطاعت مرکز میثاق معین یعنی تمسک بصریح  
 بیان او جویند و تشبّث بوضوح تبیان او

خواهند بقسمیکه لسانشان ترجمان لسان او  
گردد و خامه شان راوی بیان او حرفی زیاده  
و نقصان نگویند کلمه از تأویل و تلویح و تشریح  
نیفزایند تا کلّ در ظلّ کلمه وحدانیت محشور  
گردند و در تحت لوای فردانیت مجموع این  
امراهمّ امور و این اساس اعظم اساس و اگر  
چنانچه دو نفر اختلاف کنند هر دو بیجا

\* ص ۶۲ \*

زیرا نقض و خلافی اعظم از اختلاف نه و مشاعر  
متفاوت اگر ادراکات نفوس مرجع امور شود  
بیت معمور در لحظه خراب و مطمور گردد  
پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی بجان و  
دل گوش کنید و بصریح عبارت این عبد  
اکتفا نمائید و بقدر حرفی تجاوز نمائید این  
است عقیده ثابتة راسخه و حقیقت معتقدات  
واضحہ صریحه این عبد و اهل ملکوت  
ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از  
برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت  
لامع از برج حقیقت یعنی ان نور حقیقت و  
مصباح احدیت در این زجاجة رحمانیت و  
این مشکاة وحدانیت ساطع و لامع الله نور  
السّموات و الأرض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح  
المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنّها کوکب

دری یوقد من شجرة مباركة زيتونية لا

\* ص ۶۳ \*

شرقیه ولا غربیه یکاد زیتها یضئ و لولم  
تمسه نار نور علی نور و ان نور حقیقت در  
وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه  
فردانیت ساطع و هم در این مشکاة وحدانیت  
ظاهر و واضح و لامع ولی مشکاة مقتبس از  
زجاج چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت  
ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکاة  
چون سراج و مقام مبشری باین برهان  
محقق میگردد این مشکاة شمس افاقست  
و این زجاج نیر اعظم اشراق این مشکاة مصباح  
عالم بالا و این زجاج کوکب ملاً اعلی اینست که با وجود  
وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و  
تعدد بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بوده  
اند و کینونت واحده جوهر توحید بودند و  
ساذج تفرید چون در نور نگری نور واحد بود  
چه که در زجاج و مشکاة هر دو ساطع و چون بهویت  
نگری تعدد مشاهده شود و زجاج و مشکوة

\* ص ۶۴ \*

بینی و همچنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت  
شاخصه بدرجه لطیف و نورانی و شفاف  
و رحمانی که بانوار حقیقت بقسمی تعاکس یافته

که حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید  
 رخ گشوده یکاد زیتها یضی و لولم تمسه  
 ناررقّ الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه  
 الأمر و کأتما خمر و لا قدح و کأئها قدح و لا خمر  
 نورانیّت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده  
 نور علی نورگشته اینست که میفرماید آیاکم ان  
 تذکروا فی الایتین ای ایه اللاهوت و ایه الناسوت  
 و مادون این دو شمس حقیقت کلّ عباد له و  
 کل بامرہ یعلمون حضرت قدّوس روحی له  
 الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه  
 از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور  
 بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس  
 بودند و سازج تنزیه و البته صد هزارائی

\* ص ۶۵ \*

انا الله از فم مطهرش صادر با وجود این  
 کینونه لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهراً  
 بدیعاً و عبداً و فياً و اما مقام این عبد  
 عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه  
 واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و  
 تشریح یعنی غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه  
 بر دوش تراب استانم و پاسبان و دربان  
 و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت  
 در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد

موجود معنی کلّ اینکلمه است عبدالبهاء  
و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این  
کلمه است ائی برئی منه و اشهد الله و انبیائه  
و رسله و امنائه و اولیائه و اصفیائه و احبّائه  
علی ذلك من مبین ایاتم اینست بیان من و ما  
بعد الحقّ الا الوهم المبین ع  
\* ص ۶۶ \*

### هو الأبهی ای طائف مطاف ملاً اعلی چون تائیدات ملکوت

جهان جان و جنان را رشک خلد رضوان نماید  
ابواب فتوح مفتوح گردد و صدور مشروح  
شود ارزوها محقق گردد و امال میسر  
الحمد لله مسافه بعیده طی نمودی و بمنزل  
مقصود پی بردی و بکعبه وجود رسیدی  
و بمسجد اقصی وارد گشتی و طواف حل و  
حرم کبریاء نمودی و مشام را از تربت طاهره  
معطر کردی حال بکمال ثبوت با حالت قنوت  
رو بدیاری الهی کن و بشارت بفضل و موهبت  
نامتناهی ده و ندا کن پیمانۀ پیمان بین خمخانۀ  
یزدان بین ساقی رخ تابان بین سرمستی  
مستان بین ان ماه غزلخوان بین ان نوگل  
خندان بین آن نرگس فتان بین آن سرّو  
خرامان بین آن رونق بستان بین آن آیت



\* ص ۶۷ \*

رحمان بین تا چند خمودت تا چند جمودت  
باری یاران حقیقی را مژده تأیید جمال قدم دهید  
که عنقریب جنود ملکوت ابھی هجوم نماید و  
وفود ملاً اعلیٰ نزول نماید و اتی امرالله  
جلوه آند و انوار عطا بدرخشد و لیلة لیلا  
روشن گردد و کلمة الله العیا رایتش بلند  
شود و علم میثاق پرچمش موج برافاق زند  
نور احدیت بدرخشد و کوکب هدایت نور  
بخشد کلمة نفی منسوخ گردد و عقده  
نقض مفسوخ و آمت نکث ممسوخ فسوف  
ترون المتزلزلین فی خسران مبین ع

هو الابهی ای یاران وطن جمال قدم الحمد لله شما از مطلع

شمس حقیقتید و از مشرق افتاب احدیت  
از گلستان ان گلین الهی هستید و از بوستان

\* ص ۶۸ \*

ان سرو خرامان یزدانی ان گل حمراء در  
گلشن شما شکفت کوناله و فغان مرغان و  
گلبانگ بلبلان ان دلبرابها در ان بوم و بر  
پرده برانداخت کوآه و انین عاشقان ان بحر  
سلسبیل در ان اقلیم موج خیزگشت کو حرارت  
عطش تشنگان ان نغمه الهی در ان سرزمین

بلند شد کورقص و طرب اشفتگان آن  
جام سرشار در آن انجمن بدور آمد کو  
نعره و فریاد باده پرستان آن نفعه قدس  
از آن ریاض منتشر شد کوانشراح صدور  
یاران آن آهوی دشت الهی در آن صحرا جولان  
نمود کوبیهوشی از رائحه مشک جان باری  
ای یاران روحانی روحی لکم الفداء شما از موطن  
حضرت یزدانید و از شهر جانان و وقایع  
عظیمه در بدو امر در انجا ظاهر و عیان شد  
پس شما که از اصل منبت سدره منتهی هستید

\* ص ۶۹ \*

و از جنّت شجره طوبی باید از کلّ بیشتر بلکه  
فی الحقیقه باید نفحات حق از ان صفحات بسائر  
جهات منتشر گردد و انوار هدایت و شوق  
و ذوق از ان خاور بسائر اقالیم بتابد ربّ  
هؤلاء من منبت سدره رحمانیتک و مغرس  
شجره فردانیتک ایدهم بفضلک و جودک علی  
اعلاء ذکرك و اشهار امرک و هدایة خلقک  
و الاحتراق بنار حبّک و خدمة کلمتک و کشف  
اسرار حکمتک و عرفان حقائق الأسرار فی  
ایة توحیدک و الاستقامة علی عهد ربوبیتک  
و میثاق الوهیّتک أنّک انت المقتدر العزیز  
المهیمن القیوم ع ع

هو القيوم الحمد لله الذي تجلّى بنور جماله وكشف الغطاء

عن وجه غيره و جلاله و اشرق بنور وصاله

فى سيناء ظهور اسمائه و صفاته و استضاء

\* ص ٧٠ \*

حقائق الكائنات و استنار كينونات الأنفس

و الافاق من ذلك الاشراق و اشتعل النّار

الموقدة الالهية فى افئدة اهل الوفاق و اسبتشر

القلوب الصّافية فى يوم هذ الميثاق و سالت

العبرات مسرة و فرحاً و فاضت الافاق و

انبعث الحقايق المكنونة المصونه فى البقعة المباركة

يوم التّلاق و انجذب النفوس المطمئنه الرّاضية

المرضية الى حضرة الاحدية بشئون تقدّست و

تنزّهت عن احاطة الأبصار و الأحداق و

التّحية و الثّناء و البهاء المشرق من مطلع شمس

الهدى على جوهر التّقى و مطلع المثل الأعلى

و مركز سنوح الأسماء المتعالى عن كلّ نعت و

وصف و ثنائه فى عالم الانشاء الجامعة للحقايق

الغيبية المستورة عن ابصار اهل التّهى الحائزة

للحقائق الكونية فى عوالم الأبداع و الأختراع

و أنّه لبالافق الأعلى سبحان محبوبى الابهى ع ع

\* ص ٧١ \*

يا ايها المنجذب من نفحات نفخت من رياض

معرفة الله المستبشر من انوار سطعت ولمعت

من شمس ساطعة الفجر في افق ملكوت الله

توكل على الله ثم انشر شراع سفينة النجات في

هذا البحر المتلاطم وطمطمم الزاخر الموج في

قطب البحار وقلزم الأسرار وتفرح في العمق

الأكبر لتري ايات باهرات وشئونات زاهرات

حتى تصل الى شاطئ الملكوت ساحل رب

الجبروت مأمّن البقاء عالم العلماء ملاذ الاوليا

ملجأ الأصفيا عرش الرحمن الذي عليه استوى

لعمرك ايها المشتاق الى مقام القرب والوفاق

لو تصل الى ذلك الساحل الأهل والمكان

المقدس المنزهة عن ادراك كل طالب وامل

لترى نفسك نوراً لامعاً شعاعاً ساطعاً وبحراً

زاخراً ونجماً زاهراً وعيناً نابعاً وسحاباً فائضاً

وحديقة مؤنقة وبركة متدفقة ونسيماً لطيفاً و

روحاً قدسياً ع

\* ص ٧٢ \*

هو الأبهى الهى الهى هذا عبدك الذى قضى أيامه هائماً فى

هيماء الأشتياق راكضاً فى بيداء الفراق متعطشاً

الى عين الوصال فلماناً للعذب الفرات من الكوش

والسلسيل فى يوم التلاق الى ان دار به الادوار

و طوّحت به طوائح الاقدار الى تلك الديار و  
وفقتّه بالحضور في محفل احدٍ من احبائك  
السائح النائح المنادى في نادى باسمك الناطق  
في كلّ مجمع بشنائك الواقف حياته لأعلاء كلمتك  
و نشر طيب معرفتك المنجذب بنفحاتك المشتعل  
بنار محبتك الموجة وجهه لك المتلهب ان  
فرقتك المتحسّر في زاوية الخمول من شدة الوطاة  
عليه من هجوم جنود طغاة مملكتك فاستضاء  
من مصباحه و اهتدى بنار هدايته و نور  
برأسه و سمع منه كلماتك و عرف آياتك و لبي  
لندائك و امن لظهور اثارك اى ربّ بما وفقّه

\* ص ٧٣ \*

هذه الموهبة الكبرى و ايّده بهذه النعمة و الا  
اشدد ازره في امرك الذى لا تقامه قوة اهل  
الأرض و اجعله اية من الايات الزاهرة الباهرة  
في هذا الكور العظيم انك انت الرحمن الرحيم ع ع

هو الابهى قال الله سبحانه و تعالى في كتابه الحكيم يوم يقوم

الناس لربّ العالمين الى وجه ربك الكريم انّ مظاهر  
الرحمانية و مهابط و حى ربك في العوالم الروحيه  
لهم سمة و صفة و نعت و خصوصيه بالنسبة  
بشئون دورهم و استعداد عالم الكون و

استحقاق و قابلیّة و تعینّه من حیث المراتب فی  
الوجود و انتقال الشّمس فی منطقة البروج فی  
الشّمس و کلّ نقطة من نقاط دائرة الأبراج  
لها شأن معلوم و تأثیر محتوم و تجلّی  
یختلف و یتفاوت عند اولوالبصار و الواقفین

\* ص ۷۴ \*

بمواقع النجوم ففی نقطة تظهر بصفة الجلال و فی  
نقطة تشرق بسمة الجمال و فی نقطة تطلع بنور الکمال  
و كذلك شمس الحقیقة لها تجلّی خاصّ فی کلّ مطلع  
من مطالع الحقیقه و البروج الکریمه و لها ظهور  
و بروز و لمعة و شعله و شعاع و قوّة و ضیاء و  
تأثیر و تقدیر فی کلّ مشرق من مشارق الالهیّة  
و افق من افاق الرّحمانیّة و اما فی هذا الظهور  
البرج الرّحمانی الهی و الکوکب نیر اعظم لامع مشرق  
لائح واضح هو الابهی سبحانی ع ع

جناب ملاً حسین علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

هو الابهی ای مومن بالله و موقن بایات الله اهالی زنجان در

بدو ظهور از جلوۀ طور و لمعه نور قلبوشان روشن و  
گلشن شد چون بحر بجوش و خروش آمدند و  
همراز آواز سروش گشتند جانفشانی نمودند  
و در سبیل رحمن اسیر و دستگیر گشتند چون ان

\* ص ۷۵ \*

نفوس بافق تقدیس عروج نمودند معدودی بعد  
پا گرفتند و بکلی مخمود و مجمود و محروم و مایوس  
شدند ان انوار تار و تاریک شد و ان نفحات  
مقطوع و ممنوع شد نه صدائی و نه ندائی محلّ  
حسرت است و مقام اسف تو حمد کن خدا را  
که شعله این نار پر حرارتی و بانوار این اشراق  
مظهر موهبت البهاء عليك عبدالبهاء عباس  
هو الأبهی

عشق آباد جناب حسین زنجانی علیه بهاء الله الابهی

هو الأبهی ای متوجه فاطر ارض و سماء این منادی که ندای الهی را

گوش زد شرق و غرب نمود در دعوت تفاوتی  
نگذاشت و اختلافی تاسیس نفرمود بیک نداء  
کل را بشاطی بحر عنایت خواند لکن بعضی چون  
لب تشنه سلسبیل هدایت بودند دویدند  
و بدریای موهبت رسیدند و بعضی در

\* ص ۷۶ \*

مقامات بعد خویش نشستند و نعره و عطشا بر آوردند  
و بعضی بکلی غافل و کاهل از حرقت و شدت بی ابی سوختند  
و ملتفت نشدند و البهاء علی اهل البهاء الذین  
ثبتوا علی میثاق الله و تمسکوا بحبله الحکم المتین .  
عبدالبهاء عباس

هو الله

ط جناب میرزا حسین زنجانی الّذی سجن فی سبیل الله  
علیه بهاء الله الأبھی

**هو الله یا من سجن فی سبیل الله خوشا بحال تو که در سبیل**

الهی در زیر غل و زنجیر در آمدی و اسیر زندان  
گشتی شبها بذکر جمال قدم مشغول گشتی و روزها  
در راه حق جانبازی نمودی در جمیع احوال حق  
مونس جانت بود و انیس دل و روانت و چون  
التماس حضور نمودی که شفاها واقعهٔ جانسوز  
حضرت و رقاء و حضرت روح را مفصل بیان  
نمائی ماذون بحضور هستی چه که آن وقایع عظیمه را  
هر چند بسمع جان استماع نمودیم و در مکاتیب  
\* ص ۷۷ \*

قرائت کردیم ولی سمع ظاهر را نیز نصیبی بود و بهره  
چنانچه گفته اند الا فاسقنہا و قل لی هی الخمر میگوید  
چون مرا باده بنوشانی بگو که این باده است زیرا بصر از  
مشاهده لونش متلذذ و مشام از استشمام رائحه اش  
معطر و ذائقه از طعمش شیرین و لامسه از مسّش محفوظ  
از حواسّ خمسہ حسّ سمع باقی لهذا میگوید که ای ساقی  
چون باده بنوشانی بگو این باده است تا قوّه سامعه  
نیز متلذذ گردد لهذا این عبد آستان جمال ابھی  
نیز نهایت اشتیاق را دارد که واقعهٔ مدہشہ حضرت



ورقاء و حضرت روح الله روحى لهم الفداء را بگوش  
جسمانى نیز استماع نماید پس ای مسجون سبیل الهی  
احرام کعبه مقصود بر بند و نیت طواف مطاف ملاً  
اعلاء نما تا روی و موی را بغبار آن آستان معطر  
نمائی و سائر مسجونین را نیز از قبل این عبد تکبیر  
ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و البهاء عليك و على کلّ  
من سجن فى سبیل الله ع ع

\* ص ۷۸ \*

هو الله جناب محمد نبی خرم آبادی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله ای متمسک بحبل متین آنچه مرقوم نموده بودید معلوم

و مفهوم شد صحائف بود نه صفحه رسائل بودند نه نامه

چه که در الفاظ مختصره مطالب مفصله و معانی تکثره

مندمج و مندرج بود کلام بر دو قسم است یکی

جوامع الکلم و فصل الخطاب که بعنایت موجز

و مفید است دیگری اساطیر و حکایات که مسهب

و طویل و مطنب است ولی معانی قلیل و کمیاب

پس نفوسی که در ظلّ کلمه توحید واصل اهل

معانیند نه الفاظ و طالب حقایقند نه مجاز

جمع لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر

معانی محبوب موجود چه لری و چه کردی و

چه تازی و چه درّی و چه پهلوی و اگر در الفاظ

معانی مفقود مردود چه فارسی و چه عربی  
و چه عراقی و چه حجازی در خاطر دارم که در

\* ص ۷۹ \*

عراق روزی بحضور نیر آفاق شخصی از لره‌های بروجردی  
حاضر و آنشخص بظاهر عامی صرف بود چون جمال  
قدم و اسم اعظم کمال اظهار عنایت فرمودند رویش  
باز شد و بکمال اشتعال و توجه مخاطباً لوجه اضا  
به ملکوت السموات و الارض این ابیات را در  
نهایت شور و وله و شوق و شعف عرض نمود  
و چند شعر لری خواند از آنجمله این بیت بود  
هرکجا میزری و پا سر خاك مهلی مه دراز می‌شوم  
و در خاك گل و پل مکنم مه دلم خو میشود تا زلف  
تو قنقل مکنه باری جمال قدم آنقدر تبسم فرمودند  
و اظهار عنایت کردند که حد و وصف ندارد  
باری مقصود اینکه شما در نهایت فصاحت  
و بلاغت مکتوب را مرقوم فرمائید و آن لسان محبت  
است ای لرشکرکن خدا را که آب کری و پاک و  
طاهر و مطهر بی محابا روزانرا برگشا و البهاء  
علی اهل البهاء ع

\* ص ۸۰ \*

بنام آفریننده توانا<sup>۳</sup> سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را

توانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و  
پوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک  
مردم را از میان افریدگان برگزید و او را بیپوشش  
دانش و بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش ها  
را از ابگینه دل زدود سزاوار این پوشش  
یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی  
داد این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین  
مایهٔ اسایش و پرورش است خوشا روز آنکه  
بیاری خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در  
اوست رهائی یافت و در سایهٔ درخت دانش  
بپاسود آوای هزار دستان که بر شاخسار دوستی  
سرایانست بگوش دوستان رسید پس فرمان  
شد که این بنده پاسخ برخی از پرسشها  
لب بگشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید

\* ص ۸۱ \*

اشکار نماید در آن نامهٔ دلپسند نگارش رفته بود که  
کدام از کیش آوران بر دیگران برتری دارد در  
آنجا پاک خداوند کاریگانه میفرماید میان پیمبران  
جدائی ندهیم چون خواست همه یکی است و راز  
همگی یکسانست جدائی و برتری میان ایشان

---

<sup>۳</sup> از آثار حضرت بهاء الله است.

روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبران پیشین خوانده  
پس اگر کسی بنهان آن گفتار پی نبرده بگفتهای  
ناشایسته پردازد و دانای بی‌نا را از گفته او لغزشی  
پدیدار نشود اگر چه پیدائی ایشان در جهان يك  
سان نه و هر يك را رفتار و گفتار جداگانه پدیدار  
و در میان خوردی و بزرگی نمودار نمایش ایشان  
مانند نمایش ماه تابانست چنانکه او هر گاهی بنمایش  
جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاه او را کاهش و بیش  
نه پس دانسته شد که این نه بیش و کمی است  
ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است  
چه که هر گاه خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان  
\* ص ۸۲ \*

فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود  
نمودار شد خواست یزدان از پیدایش فرستاده گان  
دو چیز بوده نخستین رهاندن مردمان  
ان تیره گی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی  
دوم اسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای  
ان پیمبران چون پزشکانند که بپرورش گیتی و  
کسان ان پرداخته اند تا بر زمان<sup>۴</sup> یگانگی بیماری  
بیگانگان را چاره نمایند و در کردار و رفتار پزشك  
جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری

---

<sup>۴</sup> کذا. در نسخه‌های دیگر «به درمان» آمده.

های آن آگاهست و هرگز مرغ بینش مردمان زمین  
بفرز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار پزشك  
با گذشته یکسان نبینند جای پندار نه

هر روز بیماری را روش جداگانه سزاوار همچین  
پیمبران یزدان هرگاه که جهانرا بخورشید تابان  
دانش درخشان نمودند هر چند شایسته و سزاوار  
ان روز شود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند

\* ص ۸۳ \*

و آنها را از تیرگی نادانی بروشنی دانش راه نمودند  
پس باید دیده مردم دانا را بر راز درون ایشان نگران  
باشد چه که همگی را خواست یکی بود و آن راه  
نمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگانست  
ای یاران مردمان را آگاهی نه بکوشید تا همه را جامه  
آگاهی بپوشید و از بند تیرگی نادانی رهائی بخشید  
باز نگارش رفته بود که گروهی خرد خود را پیشوا دانسته  
آنچه بترازوی دانش سنجد بجا میاورند اگر چه خداوند  
بیمانند چراغ خرد را برای مردمان افروخته و  
مایه رهنمائی ایشان ساخته ولی هیچ کس بی پرورش  
بجائی نرسد چنانچه بچه شیرخوار اگر پرورش نیابد  
ناچار بانچه سزاوار است نرسد خداوندگار میفرماید  
هیچ چیز را بی مایه آن هویدا نگردانیدیم پس مردم  
را از پرورش ناگزیر است و او را در بلندی و  
برتری انجامی هویدا نه هر چند شتابد برتری یابد

و هر روز او را روش جداگانه در خورای

\* ص ۸۴ \*

خردمندان ذکر دانش مردم را اندازه هویدا می  
شد پیروی را سزاوار بود پس باید کوشش نمود  
تا برتری<sup>۵</sup> از خود را جست و بفرمان او رفتار کرد  
و چون بترازی دانش سنجیده شود کسی را جز  
فرستادگان خداوند این پایگاه بلند نه از این  
روست که دانشوران بگفته پیمبران گرویده اند  
ایشانرا مایه رهائی و رهنمائی مردمان یافته  
اند زیرا که دانش آنها را بیشی و کمی هویدا نه اگر  
بخواییم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه آید  
و خامه را تاب نوشتن نماند اگر در گفتار خرد  
مندان پوشیده<sup>۶</sup> جالنوس دانشور اندیشه نمائید راستی  
این گفتار آشکار شود دیگر در روش آئین  
داران با یکدیگر نگاشته بودید در فرمان تازه  
میفرماید با همه آئین داران بیگانگی و خوش  
دلی رفتار کنید همیشه فرمانهای یزدانی مردم

\* ص ۸۵ \*

را بر دوستی و مهربانی خوانده ولی مردمان  
برخی از انرا پیروی نموده و برخی را بکنار نهاده اند  
به پندار خود پرداخته از گفتار پروردگاری

---

<sup>۵</sup> کذا. در نسخه‌های دیگر «برتر».

<sup>۶</sup> کذا. در نسخه‌های دیگر «بویژه».

بهره مانده اند از اینست که راز گفتارهای یزدانی  
پنهان مانده و از هوش و گوش مردم دور شده  
پس اگر دانایان زمین بدیده بیننده در گفتارهای  
جهان افرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه  
نمایند ناچار بنهان ان پی برده از گفتههای پریشان  
دیگران بگذرند دیگر پرسش هفتم را خداوند  
مهربان در فرمان خود پاسخ فرمودند که پارسی  
آن اینست بناخواست کسی را در کیش در آوردن  
روا نه راستی از کژی جدا شده پس هر  
که به یزدان گروید و از دیگران چشم پوشید  
بریسمان پیروی ایزدی از کردارهای تیره گی رهائی  
یافت در هیچ گاه مردمان را بناخواست در آوردن  
در کیش یزدان روا نبود ولی هرگاه

\* ص ۸۶ \*

آفتاب جهانتاب یزدانی گیتی را روشن فرمود  
پس از چندی مردمان فرمانهای ایزدی را  
فراموش نمودند و بانچه سزاوار نیست رفتار  
کردند پس اگر امروز کسی از پیروان آئین پیمبری  
باده خورد پیداست که بخواست ان گوهر پاك نبوده  
همچنین در همه چیزها بنگرید برخی فرمانهای ایزدی  
را نفهمیده اند و بکارهای نا شایسته پرداخته اند  
ای دوستان گفتارهای پیشینان چگونه گذشته گان  
شایسته این روز پیروز نه مردمان را

بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بان درمان  
که ساخته دست توانای پزشک یزدانی است  
رهائی دهید باز در چگونگی کیش ها نگارش  
رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان  
دانسته اند چنانچه او را پوشش باید کالبد  
گیتی را نیز پوشش داد و دانش شاید پس  
کیش یزدان جامه اوست و هرگاه کهنه شود  
\* ص ۸۷ \*

بجامه تازه بیاراید چه که هرگاهی را روش  
جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بانچه  
شایسته این روز است هویدا و اشکار و دیگر  
در گفتههای آئین داران گذشته نگاشته بودید  
و آتش ستوده از این گفتارهای بیهوده  
دوری جوید افریننده یکتا مردمرا یکسان  
افریده و او را بر همه افریدگان بزرگی داده  
پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش  
است هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم  
که از زمین دل بیاری<sup>۷</sup> ژاله بخشش لاله دانش  
بروید و مردم را از تیره گی الایش بشوید  
برخی از پرسشها که در نامه بود زبان خامه  
بپاسخ ان دلیری ننموده چه که امروز شایسته ان

---

<sup>۷</sup> در نسخ دیگر «بیاری باری».



نه تازی گوید نه هر دانسته گفته اید و نه هر گفته  
گاه آن باشد بخواست خداوند هرگاه که  
بشاید بنگارش ان پردازیم ع ع

\* ص ۸۸ \*

هو الله

چکنی احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الله ای نفوس منجذبه چندی است که تحریر نگاشتم و

تقریری نداشتم و بظاهر تخم الفتی نگاشتم موانع در

میان بود و قصور حصول یافت ولی نچنانست

قصوری نبوده و فتوری حاصل نگشت بلکه بکمال

سرور و انجذاب موفور در آستان ربّ غفور

بذکر یاران مشغول بودم و بیاد دوستان مألوف

اوراق را چندان اهمیتی نه اهمیّت در قلوب مشتاق

است و اتحاد و اتفاق و روابط و ضوابط میثاق

دلبر افاق ان الحمد لله باقی و برقرار است رخاوتی

در آن جبل متین حاصل نگردد دمبدم بیاد شما

همدم و در هر نفسی بذکر شما همنفس از الطاف

بی پایان حضرت رحمان امید و طید است که هر

یک از آن یاران جیشی از ملاً اعلی کردند و بی

طیش ...<sup>۸</sup> عالم زنند چه که قوّه کلمه الله

<sup>۸</sup> در کلمه درست خوانده نشد. احتمالاً «بر صفوف».

چنانست که بتائیری پشهٔ ضعیف را عقاب اوج عزت  
نماید و ذباب بی نصیب را باز فضاء احدیت فرماید  
با وجود این فضل و احسان و تائید و توفیق  
چرا بجوش و خروش نیائیم و در میدان عرفان  
جولان نکنیم و چون کأس طافح بصبهای سرور  
لب ریز نشویم و در تفلیس و تبریز شور انگیز  
نگردیم و باخلاق الهی و خلق و خوی رحمانی  
و روش و سلوک ربّانی و خضوع و خشوع  
لازمهٔ عالم انسانی و تعلیم و رضای بمقدّرات  
صمدانی و آمیزش در کمال محبت با جمیع طوائف  
بشری و صلح و آشتی عمومی محشور نگردیم هذا  
هو الفضل العظیم و هذا هو الفوز المبین ع

هو الله

شیروان مناجات طلب مغفرت بجهت متصاعد الی الله آقا

حسین علیه بهاء الله الابهی

هو الله پاک یزدانا قوللرزو و کوله کزر ؟؟ افتاده یز بیچاره یز ؟؟

صفحه ۹۰

آوار یز پرگناه بی انبیا هز پر اشتباهز خطاکارز ؟؟

ستمکارر انجق صفت رحمانیت ایله قوللر نه تجلی ؟؟

بیوردک و پرتو عنایت ایله جلوه موهبت بیوردک ؟؟

غفران خدیگانه لری دریای بی پایان در و

عفو و صفح و احسان و غفران لری عمّان بیکران

در امید ایدرز کندو مزی سعید بیلرز بر  
 برمه نوید و ریریز که جناب کبریا نك لطف و  
 عنایتی فیض جدید ؟؟ و حرارت افتاب مغفرتی  
 شدید در و سیل سحاب امرزشی مزید در  
 ریمز رحمانمز او بنده اذا دی حسین بی نوائی  
 پر نوا ایله و بو عبد عاجزی انکه مشترك و ؟؟  
 ایله نسیم عفو و مغفرت ایله مشاممزی معطر  
 ایله و دما غمزی معنبر ایله انك انت الکریم اَنك  
 الرَّحیم و انك انت ذو فضل عظیم ع ع  
 هو الله شیروان احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

\* ص ۹۱ \*

### ای یاران مهربان این بی سر و سامان وطن مالوف

ان روحانیان شیروان است و کلمه شیر جزان نام  
 است الاسماء تنزل من السماء از فضل جمال ابهی  
 چنین امید داریم که یاران الهی بیسه شیروان را  
 شیران ژیان باشند و ایکه کلمه الله را هژیران  
 بیابان در ان آجام غرشی بلند نمایند که در قلوب  
 محجوبان طپش اندازند و شغالان جهل و نادانی  
 را جز فرار مجالی نماند ان غرش ندای الهی است  
 و ان شجاعت و بسالت محبت جمال حضرت غیر  
 متناهی ای یاران وقت را غنیمت شمیرید و  
 فرصت را از دست ندهید تا جنود از ملکوت

متتابعاً در هجوم است پیشی گیرید و صف  
طلائع محبۀ الله تشکیل نمائید و بسیف  
عرفان الهی سنان محبت رحمانی و تیرو  
خندنگ اخلاق یزدانی جنود عنود  
هوا و هوس را مهزوم نمائید اینست شجاعت  
اینست بسالت اینست مردانگی اینست آزادگی  
و البهاء علیکم ع

\* ص ۹۲ \*

هو الله کوکچای احبای علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

**هو الله ای دوستان الهی چای در فارسی معلوم و در ترکی**

نهر عظمی است و رود کبیر و هر دو معنی مطابق  
و موافق و بدیع و دلیل بر اینست که اقداح مدام  
محبۀ الله چون کأس چای در کوکچای بدور  
خواهد آمد و یا انکه رود ملکوت و نهر جبروت  
و کوکچای یعنی نهر آسمانی چون سیل جهان رحمانی  
در ان اقلیم جریان و سیلان خواهد یافت

انشاء الله در پاکش او لائلر بو چای ایله قناعت

ایدرلر و بلکه در یالری بو چای ایله سیر آب

ایدرلر چه نهری اعظم از رود بخشایش

الهی و چه چائیسست معطرتر و یاقوتی تر و ؟؟

از کاس محبت جمال ابهائی و نهر معرفت الاهدن

قنعی چایدر که ۴۴ دها و باده و اقماسی ۴۴ دها سر ۴۴

\* ص ۹۳ \*

و فیض و برکتی دها اعلی استغفرالله عن ذلك  
و البهاء علیکم ع ع

هو الله

بواسطه جناب آقا سیّد اسدالله جناب کدخدا رضا در حوالی  
قزوین علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله ای کدخدا همّت را بلند کن و مقصد را ارجمند تا کد بکشور

ابد مبدل گردد و در ان اقلیم روحانی کشور خدا کردی

کد بلسان فرس قدیم بمعنی خانه است و خدا

بمعنی صاحب ترجمه اش صاحب خانه چنانچه بانوی

خانه را کدبانو گویند باری در ظلّ جمال قدم باش

و خوش باش زیرا هر حقیری بان فضل امیر است

و هر صغیری بان فیض کبیر ذره فانیه حقیقت نورانیه

گردد و مور ناتوان حشمت سلیمانی یابد پشه ضعیف

عنقای مشرق گردد و ریشه قلیل شجره رفیع

برویاند ملاحظه کن که چه نفوس ناتوانی

از پرتو الطاف یزدان اول شخص جهان گشتند

\* ص ۹۴ \*

و اشخاص بی نام و نشان در افق عزّت ابدیّه

بانوار بی پایان چون مه تابان درخشیدند ذلك

من فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو فضل  
عظیم و البهاء علیک ع ع

هو الله

ککین احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

**هو الابهی ای مقربان درگاه حق در ملاً اعلی مذکورید**

و در ملکوت ابهی مشهور و در لسان اهل تقدیس

منعوت زیرا مؤمن بر بّ اعلی گشتید و موقن

بظهور حضرت کبریاء توجّه بملکوت ابهی نمودید

و تشبّث بعروة الوثقی از عین یقین نوشیدند

و بحبل متین تمسک جستید در بحر عطا مستغرقید

از نور وفا مقتبس هر یک در دفتر علین سر دفتر هدا هستید

و در بهشت برین سرور اتقیا قدر این فضل

عظیم را بدانید و خود را فانی محض و فقر صرف و

\* ص ۹۵ \*

عجز محض انگارید آنچه فانی تر گردید باقی تر

شوید و آنچه فقیرتر گردید غنی تر شوید ارجمندی

بقدر مستمندی است و بزرگواری باندازه خاکساری

اینست سمت مقربین این است صفت

متقین و البهاء علیکم ع ع

هو الله

اشتہارہ احبّای الہی علیہم بہاء اللہ الأبھی

هو الأبھی ای گل وریاحین ریاض محبّہ اللہ از فیض قدم در ارض عدم

انبات شدید و بحرارت شمس حقیقت نشو و نما  
نمودید و از نسائم مہبّ عنایت طراوت و لطافت  
پیدا کردید این فضل عظیمست و این لطف جلیل  
بیاداش این بخشش رحمانی بر عہد و میثاق  
الہی ثابت و راسخ باشید ثبوت بر عہد و میثاق  
عبودیت استان مقدّس است و محویّت در  
عتبہ حضرت احدیت تبلیغ امر اللہ است و نشر

\* ص ۹۶ \*

نفحات اللہ جانفشانیست و آزادگی قربانیست و فرزانیگی  
تا توانید باین مناقب جلیلہ متّصف گردید و باخلاق  
روحانیین مخلوق والہیاء علیکم ع ع

هو اللہ

کلہ درہ احبّای الہی علیہم بہاء اللہ الأبھی ملاحظہ نمایند

هو اللہ ای بندگان جمال مبارک در یوم ظهور اقتباس انوار

از مجلی طور نمودید و لمعۃ نور مشاهده شما از ابناء  
قرن مقدّسید کہ مظهر تجلیات رحمانیہ در یوم  
اشراق انوار ربانیہ شدہ اید ثوب رثیت را دریدید  
و قمیص جدید در بر نمودید از ملح اجاج گذشتید

و از عذب فرات نوشیدید از خمر جنون چشم  
پوشیدید و از رحیق مختوم سرمست شدید  
کاس فلاح را از دست ساقی میثاق گرفتید و در  
کمال فرح و انبساط و اشتیاق بمشاهده انوار نیر  
افاق سرمست شدید حال وقت انست که جان  
\* ص ۹۷ \*

و روان دل و وجدان و سرو سامان و خانمان و  
دودمان کل را در محبت محبوب یکتا فدا کنیم جز او  
نخواهیم و جز او نجوئیم و جز در رضای او نپوئیم  
والبهاء علیکم ع ع

هو الله

ق اقا رفیع خان علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله ای سرگشته سودائی از جام حق سرمست شو و از

باده الست مدهوش و می پرست سرگشته و سودائی  
باش و اشفته و بی قراری کن مشتعل و پرشعله  
باش و متوقد بنار موقده پرده مخموران بدر  
و آتش بکاشانه منجمدان زن بهره از بحر عظیم  
بگیر و نصیب از وصال حبیب بخواه در جهان  
الهی علم بر افراز و کامرانی بفرما هر چه خواهی  
از جمال ابهی خواه و آنچه طلبی از ان سلطان سریر  
ملاً اعلی بطلب تا ابواب را مفتوح بینی و احبابرا



پرفتوح و البهاء عليك يا حبيب ع ع

\* ص ۹۸ \*

هو الله

بواسطة اقا سيد اسدالله قم جناب استاد محمد قمی

عليه بهاء الله الأبهی

هو الله ای استاد امداد الهی جو و آزادی دو جهان طلب

فؤاد را آئینه ممتاز کن تا پرتو بی نیاز در او جلوه

نماید و او از ملکوت ابهی بکوشت در آید و بشارت

ملاً اعلی پی در پی رسد و دلبر موهبت کبری

پرده گشاید و محفل جان و دل را بیاراید و

البهاء عليك ع ع

هو الله

بواسطة اقا سيد اسدالله قم جناب شاطر غلام حسین

عليه بهاء الله الأبهی

هو الله ای بنده بهاء یارانرا یار شاطری نه چون پیر گفتار بار

خاطر سبحان الله وجودش اثقل از کوه ابوقیس است

و گران تر از جلمود صخر در وادی قیس ولی تو چون

شمیم صَبوح خفیف الرّوحی و چون هوای لطیف سبب

فتوح و شروحي این از مواهب الهیه است که ترا باین

\* ص ۹۹ \*

مقام رسانده پس شب و روز شکر خدا کن و  
ستایش ملکوت ابھی و البهاء عليك ع ع

هو الله ای متضرعان بملکوت ابھی ید عنایت تاج گران  
گوهری بر سران یاران نهاد که در ابدارش گوهر  
یگانه میثاقت آفاق از ان روشن است و کیهان  
از فیض چون بارانش گلزار و چمن پس شب و  
روز بجان و دل بکوشید که بمقابل این فیض  
که چون سیل و روان در فیضانست بخدمت  
استان مقدس مؤید و بعبودیت حضرت  
رحمانیت چون عبدالبهاء موفق گردید تا مظهر  
و لئن شکرتم لأزیدنکم شوید ان هذا هو  
الفضل العظیم و الفوز المبین ع ع

هو الله

اقداش احبای الآهی علیهم بهاء الله الابھی ملاحظه

نمایند

\* ص ۱۰۰ \*

هو الأبهی ای احبای اقداش خاجه تاشان درگاهیم و درپاشان نعت و

ثنائیم ولی شما از فیض ملکوت

ابهی نور افشانید و از انوار حق تابان و

درخشان زیرا نور حقیقی و پرتوی معنوی  
نور حقیقی و پرتوی معنوی<sup>۹</sup> نور الهی بود و  
در حقایق اولیای الهی ساطع و لامع است  
این نور کاشف است و مدرك ابدی است  
و سرمدی ممتد است از قلوب احباء الله  
و وجود اصفیاء تا ملا اعلی عالم کون از ان منور  
است و کواکب اوج ملکوت بان فائض بر  
بحر و بران نور را افول نه و آن شعاع را فناء  
نیست لم یزل از افق تقدیس ساطع بر حقائق  
توحید است و لایزال از قطب فلك رحمانی  
لائح بر حقایق انسانی اما نور ظاهر عرضی  
زائل و تموجی در عنصر اثری حاصل که  
\* ص ۱۰۱ \*

عصب صماخ از ان مؤثر شود و پس و البهاء  
علیکم ع ع

هو الأبهی ای رفیع حمد کن خدا را که پناه بکھف منیع بردی

و در ظل امر در آمدی هر شریفی وضع است  
و هر بالغی رضیع مگر نفوسی که تاج بزرگواری  
محبة الله بر سر نهند و از ثدی عنایت شیر  
خوارند ان نفوس شریف و بالغند و عزیز

و سابق نخل باسقند و نور شارق صبح صادقند  
و کوکب بارق ان نفوس بندگان جمال ابهائند  
و اسیر لطف و وفا نجوم اوج عرفانند و  
سحاب پر فیض رحمت آیت هدایند و رایت  
تقی افق حقیقتند و مشرق موهبت منادی  
الهیند و مبلغ امر حضرت نامتناهی چه  
خوشبخت بودی که بر این سریر ... ۱۰ جلوس  
نمودی و چنین تاج و افسری بر نهادی  
چنین طوقی در گردن آوردی و چنین  
\* ص ۱۰۲ \*

چتر و علمی برافراختی احسنت الف احسنت ای  
خوشا بحال تو ای خوشا بحال تو ای خوشا بحال  
تو امیدوار از کرم پروردگارم که سرور  
سروران گردی و مقتدای مهتدیان در جبین  
نور مبین افروزی و سینه را آئینه آن یار  
دیرینه کنی زبان بستایش ان یار مهربان  
بگشا که چنین کأس طافح بیان و جام لبریز  
تبیان را سرشار فرمود و البهاء علیک  
از عدوات آن نفس نفس پرست مهراس  
و از تدبیرش تشویش منما انان شغالانند  
نه شیران روبهاندند نه پیل دمان ظهیر تو

ملیک اثیر است و معین تو نور مبین است  
و البهاء علیک ع ع

هو الله

ای بنم سوگلی یار غارم حق عالیا رنده جناب  
اقا سید اسدالله نهایت مدح و ستایش  
\* ص ۱۰۳ \*

ایلمکده در طوغروسی شو ذات محترم نار  
محبّه الله ایله جایر یانمقده در روایت  
ایدر و برزخی شاهد صادق کنی سوزنی  
و شهادتنی ایله مکده یزرم دماغیزی نفحات  
قدس ایله معطر و مشامکزی نسیم جانبخش  
ریاض عنایتله معنبر و دماغیزی شهد و  
شکر ایله شیریتز ایلیه قفقاسیا اشیانه سیمرغ  
اوج عزت اولدیغی زبانزد خواص و عوام  
در بنه بویله در ع ع

هو الأبهی ای بنده حضرت کبریا جمیع سروران هوس

بزرگی کنند و مالاخولیبای بلند پروازی تا  
سرافراز جهان گردند یا مقتدای این و آن  
تواز من بشنو و پند جو آئین بندگی گیر و روش  
چاکری جو آزادگی دو جهان بینی و چالاکی  
در هر میدان گهی عرضه ناسوت طی گهی

بادیه ملکوت پیمائی در فراز فنا بشتابی

\* ص ۱۰۴ \*

گهی در نشیب محو و نیستی بتازی دمی سراز جیب  
هستی مطلق براری عبودت و کودکی ازادگی  
است سروری و بزرگی اسارت ابدی فقر و فنا  
و محو و صفا نورانیت حقیقت انسانیت و این وادی  
امن و امان شائبه و جود چنان زمام از دست  
برد تا در قعر سجین مفر دهد و از آیات علین  
محجوب نماید و از حلاوت حیات محروم نماید  
همیشه مغموم و مهموم زیست کند تا نیست گردد  
تَباً لِكُلِّ طَالِبٍ وَجُودٌ وَتَعْساً لِكُلِّ مَنْ يَرِيدُ الظُّهُورَ ع

هو الأبهی یا من منادی الميثاق جناب حاجی چون طلب

کار سرهنگ ترك و سرباز اذربایجان حاضر و

این عبد چون مدیون پاکباز مفروض و

مفلس و متحیر و متفکرم که چگونه این دین

تومان یکهزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم

زیرا حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی

\* ص ۱۰۵ \*

منفعتی منضم فرمائید چندی بود نظر بمشاغل

عظیمه این عبد مهلت داده بودند و بسیار معقولی

میفرمودند حال مثل داین و طلبکار که خوف

افلاس مدیون او را بقرار و مضطرب نماید

بغتتاً حاضر و دفعهٔ پنج سند را تحصیل خواهند  
و تا نگیرند و برنخیزند فرق میان جناب حاجی  
و سرباز آذربایجان اینست که سرباز طلبکار  
در خانه را بگیرد و در کمین نشیند ولی جناب  
حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری  
فرماید باری از جملهٔ سندها که مرقوم فرموده  
اند سندیست که باسم شماست باری ناچار  
از ادای این دین مستوعب شدیم علی الخصوص  
که بر این دین مستوعب ابی و منفعت مرکب نیز  
محقق است جناب حاجی سؤال میفرماید  
که تکلیف شما چیست تکلیف اینست که در جمیع  
شئون خود را فداء امر الله نموده در اطراف بنشر  
\* ص ۱۰۶ \*

نفحات الله و تثبیت قلوب علی میثاق الله مشغول  
گردند اینست ثمرهٔ وجود و مقام اقا میرزا  
محمود بلا میرزا مشکل است نوشتن تکفیر مینمایند  
ذره‌م فی اوهام الانجماد والغفلة یتیهون و  
قل بسم الله بحریها و مرسیها و انشر الشراع و اجر  
السّفینه علی بحر العبودیة للبهاء فانّها المقام  
المحمود و الظّل الممدود و الرّقد المرفود و  
الورد المورود ع ع

## هو الأبهى اى ياران الهى جناب فيض بخشاى عالم و تربيت

فرماى طوائف امم جلت قدرته و عظمت سلطنته  
محض الطاف و مجر و احسان ربوبيته حضرت  
انسانى تكريم و نوع بشرى توقيرايدرك انسانى  
كائنات موجوده نك خلاصه سى و ممكنات  
مشهوده نك زيده سى بيوروب ظاهراً جسم  
حقيرا يكن باطناً مظهر نور مبين مجازاً عالم صغير ؟؟

؟؟

\* ص ۱۰۷ \*

ايكن حقيقه عالم كبيريرا تمندر ؟؟ احديته مظهر  
و هر موهبته مصدر و كامالا لا و جوديه همان  
ساطع انور بيور مشدرا بحق بو فيض حضرت  
بهاء روحى له الفداء بر اشعه نظر ربا آسا  
هويت و كمون شمعد مستوره و مكنون  
اولديغى مثللوا و نور پر بها داخى ؟؟ حقيقت  
انسانيه ده سرّ مصوندر بناء عليه مربى حقيقى  
و معلّم ربّانى لازم و واجبدر تاكيم او انوار  
مخفيه و اسرار الهيّه حيزّ كموندرن عرصه  
ظهوره جلوه ايليّه يخسه عمق ارضده حبوب  
مطمور كى انباتدن ؟؟ مهجور قالور معدود  
قالور مفهور قالور مظاهر مقدسه نك و  
مطالع منوره نك هر شمعّه كوره تعاليم الهيّه



لری یاندر زبر شعله نورانی یاندر و هر

حبوبه یاغان یاران اسمانید رشاه اولسون؟؟

هر شمع ع ع ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

\* ص ۱۰۸ \*

ای احبای الهی چون شمع حقیقت از افق اسماء

و صفات اشراق نمود و افاق وجود و شهود را

بانوار فیض مشهود روشن و منور فرمود

ابواب کلشی را بر وجه احبای خویش گشود و

صلای عمومی بر جمیع من فی الوجود فرمود

قومی در تیه کبر سرگردان بود و حزبی در بادیه

غفلت سرگشته و حیران جمعی مست باده غرور

و گروهی مخمور و بی شعور طائفه بحجاب علم

محبوب گشتند و قبیله بمراقبه وهم مکاشفه

ممنوع و محروم شردمه بشهوات نفسانیه مشغول

فرقه بهفوات هوائیه مألوف کسی در این میدان

سمند تاخت و علم همّت بر افراخت که از جمیع

شبهات رسته و بحیله انقطاع آراسته بدرقه

عنایت رسید و هاتف ربّ عزّت

بگوش هوشش رسانید که وقت بخشایش

\* ص ۱۰۹ \* \* ص ۱۱۰ \*

است و هنگام شکر و ستایش بحر اعظم موج

است و شمس قدم طالع از افق بهاج هنگام

حشر و نشور است و وقت شوق و شور جمعی از این  
نفوس قدسیّه در ظل کلمه الهیه در آمدند و  
بقوتی رحمانیه و قدرتی ربّانیه و انبعثاتی  
وجدانیه و جذباتی صمدانیه در حشر اعظم  
محشور شدند و چون کواکب رحمانی از افق  
تقدیس طالع گردیدند پس شما که از کاس  
ظهور مزاجها کافور در یوم ظهور نوشیدید  
زیان بشکرانه بگشائید و بر عهد و پیمان  
الهی ثابت و راسخ مانید ع

الله ابهی ای یاران جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء

خوشا بحال شما که از ساغر عنایتش سرمستید  
خوشا بحال شما که در خمخانه محبتش می پرست  
در حلقه خاصان در آمدید و در انجمن

\* ص ۱۱۱ \*

پاکان خزیدید مرغان چمن شدید و چراغ

های انجمن این موهبت و در هویت هریک چون

نور در شمع مندمج و مندرج و نار شعله

افروزش عبودیت جمال ابهی و ثبوت و

رسوخ بر میثاق اوفی پس دامن همت

بر کمر زیند و در میدان موهبت مسابقت

جوئید و طریق محبت پوئید و خاک

مقدم یاران الهی گردید تا بعالم معنی پی  
برید پر عرفان بگشائید و بمطار عبودیت  
حضرت یزدان بر پرید تا جهان وسیع  
بینید و فضای فسیح تا سیر در ملکوت  
عزت کنید و از گلشن حقیقی دسته گلی گرد  
آرید و بمشام ناسوتیان بگذرانید تا  
دماغها معطر گردد ع ع

این توقیع قبل از شهادت آقا سید مهدی  
یزدی نازل بفاصله چندی شهید گردید

**هو الأبهی ای ناطق بشای حق و متمسک بعهد و پیمان**

الهی چندیست که از گلزار اسرار نسیمی مشک

\* ص ۱۱۲ \*

بار نوزیده و از گلشن احوالت شمیمی عنبرنثار  
نرسیده چرا ساکت و صامتی و واله و حامد  
وقت نطق و بیانست و هنگام غریدن چون  
شیرژیان اگر آهنگ اوج اعلا داری پری  
بگشا و اگر توجه بمنظر ابهی داری پروازی  
بکن و اگر سلسبیل معین حیوان طلبی در ظلمات  
بلا یا بشتاب و اگر شهادت کربلا جوئی در  
بحر کرب و بلا خوض کن از چیزی فتور  
میار و قصور مساز آنچه در سبیل الهی از احوال

و حوادث و طواری و مصائب و موارد حاصل  
کَلّ تاکید در تائید است و بشارت ربّ  
مجید مقصود اینست که منتظر چه روزی  
و مراقب چه ایّام وقت میگذرد عنایت  
جمال قدم در حقّ انجناب در منتهی درجه  
بود و الطاف ملکوت ابهی امیدواریم  
که مستمر باشد و البهاء علیک ع ع

\* ص ۱۱۳ \*

هو الأبهی ای بنده استان حضرت یزدان مکتوب مسطور

ملحوظ گشت و رَقّ منشور مشهور آمد مضمون  
ثبوت مشحون بود و معانی چون دراری نورانی  
در یوم ظهور خادم مشکور بودی و الیوم  
بفضل قیوم ثابت راسخ مشهور گردی تا شمع  
انجمن باشی و سیف قاطع میثاق در بیت  
اعظم تا نوهوسان را مجال تحریک سلسله  
نقض از دور و نزدیک نماند و جاهلان  
را قوّت القآت تدبیریّه بکاهد و چنان  
در ان مرزو بوم پرتو افتاب عهد بتابد  
که طیور لیل مذکور در زیر و الواح الهی  
فرصت پرواز نیابد و حصن حصین امر  
الله محفوظ بماند و کھف منیع دین الله

مصون باشد و آلاکار چنان مغشوش  
شود که نفس طیور لیل که بحرکت آمده اند

\* ص ۱۱۴ \*

معدوم و مرزول کردند چه که حیات خفاشان  
نیز از فیض حرارت افتاب است باری انشاء الله  
مقبولی و حامی عهد ربّ ودود و البهاء عليك ع ع

هو الله يا طيب الأفتدة قد ظهر طبّ الأعظم و طيب

القدم يداوى الأمم بالترياق الفاروق و

الرّادوق الشّافى الوافى الرّائق النافذ فى

الاعصاب و العروق جان و يرر نشئه سى

غمکتورر حقائق اسرار کوسترر یوزگی نورانى

ایدر کوکلی رحمانی ایدر سینئه آئینه سبجانی

ایدر کوزی جلوه گاه صمدانى ایدر صدره

دیده به ضیادر سرّصفات و اسما در قدحی

جام الست بی ابتدا در باده سى صهباء

عهد کبریا در ساقیسی جمال ابهى در جام ...<sup>۱۱</sup>

سرشار است باده اش حلال است ساقیش

جمال گلعدار است سرمست شوید می پرست

\* ص ۱۱۵ \*

شوید پر شور و وله شوید این خمر ظهور است

---

<sup>۱۱</sup> کلمه‌ای خوانده نشد.

این جام بلور است این حشر و نشور است قد  
سکر روحانیون من هذا الصهباء قد تمثل  
... ۱۲ من هذه الكأس الطافحة بمواهب  
البهاء ع ع

هو الله يا على این نام بمعنی بلند و مشتق از علو و سمو

است لهذا بهمین نام خطاب نمودم الیوم علو و  
سمو ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاقست و علویت  
حقیقه تمسک بذیل حضرت کبریا قد قدر الله  
سرّ العلی فی التمسک بالعروة الوثقی چونکه جبل  
متین در عهد قدیم در نور مبین در صراط  
مستقیم در گلشن اسرار است گلبن ازهار است  
انجم انوار است مظهر اثار است چشمه صدفی  
در چهره ساقیدر آیت باقیدر قد اشتدت  
نشئه الروحانیون من هذه الصهباء ورقصت  
حوریات الجنان من نغمة الوراق و اطرب

\* ص ۱۱۶ \*

المخلصون من هذا النغم والأيقاع و المترزلون  
لفی ... ۱۳ الجفا و الثابتون تلذذون من مائدة  
الوفا کیمی ثابتدر جلوه نور ایله دمساز در و کیمی

۱۲ کلمه‌ای خوانده نشد.

۱۳ کلمه‌ای خوانده نشد.

ناقضدر حفرة اعمار غم و آلام ايله همراز در کیمه  
عذب فراتدر کیمه ملح اجاجدر برینه شهد  
وشکر در برینه زهر پراثر در الإبرار منه  
یطربون و الإشرار منه یفرون و الابرار  
لفی نعیم مقیم و الإشرار لفی سعیر عظیم و  
البهاء علیک ع ع

هو الابهی ای یزدان مهربانم قصورم چوق و عمل مبرورم  
یوق گنه کارم بدکردارم غمگینم بی تمکینم بی چاره‌ام آواره‌ام  
گرفتارم ستمکارم سن غفورسن سن غیورسن سن  
صبورسن سن کاشف ظلام دیجورسن الهی فضل  
ایله کرم ایله رحمتله معامله ایله کوکلی شادایله  
جانلری آزاد ایله احساننی مزداد ایله ع ع

\* ص ۱۱۷ \*

هو الابهی الهی الهی توبینا و آگاهی که ملجئی و پناهی جز

تونجسته و نجویم و بغیر از سیل محبتت راهی  
نپیموده و نپوئیم در شبان تیره ناامیدی  
دیده ام بصبح امید الطاف بی نهایت روشن  
و باز و در سحرگاهی که بعواطف رحمانیت موفق<sup>۱۴</sup>  
بحریست بی کران و هر ذره که بپرتو عنایتت  
موعید افتابست درخشنده و تابان پس ای

<sup>۱۴</sup> ظاهراً جمله‌ای از قلم افتاده.

پاك يزدان من اين بنده پر شور و شيدا را  
در پناه خود پناهي ده و بردوستي خويش در  
عالم هستي ثابت و مستقيم بدار و اين مرغ بي  
پرو بالرا در آشيان رحمانی و بر شاخسار  
روحانی خویش مسكن و مأوى عطا فرما ع

### هُوَ الْأَبْهَىٰ أَي طَالِب تَقْوَىٰ الْهَىٰ فِي قُرْآن الْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِينَ

میفرماید متقی پرهیزکار است مقصد این

\* ص ۱۱۸ \*

است که هر چند مریض پرهیز نماید و بدلا لت  
طیب از مائده شیرین منع شود بلکه از داروهای  
سخت کام کام<sup>۱۰</sup> تلخ کند و غیر پرهیزکار یعنی  
مریض بی تمیز تلخی نخواهد و شیرینی بجوید از  
هر نعمتی قسمتی برد شهد و شکر بمزد و  
بادام و طبرزد بیامیزد ولی بپایان مریض  
پرهیزکار خوشنود گردد و غیر پرهیزکار و  
دلخون شود آن تلخی شیرین گردد و حنظل  
انگبین گردد و آن شهد و شکر سمّ ستمگر  
و زهر گردد اینست که میفرماید العاقبة  
للمتّقین ع ع



هو الأبهی ای خادم احبّاء الله خادم احبّا خادم جمال ابهی

من احبه خدم احبائه این عبد را منتها آرزو  
اینست که در خدمت دوستان جمال ابهی خادم  
صادق گردم وچاکر موافق شب و روز دامن  
خدمت برکمرزنم و از شجره وجود ثمر برم و قامتی

\* ص ۱۱۹ \*

که در خدمت دوستان خمیده نگردد خشب  
مسئده است و قدی که در تحمّل مشقت یاران  
منحنی نشود اعجاز نخل خاویه است پس خوشا  
بحال تو که متحمّل خدمات دوستانی و بنده حلقه  
بگوش یاران این سلطنت کونین است و عزت  
دارین ع ع

هو الأبهی ای مهمان نواز احبای الهی خوشا بحال تو که بخدمت

دوستان الهی قیام نمودی خوشا بحال تو که در  
مشرق الادکار گشودی خوشا بحال تو که قلب  
یارانرا خوش نمودی خوشا بحال تو که سبب  
روح وریحان یاران گردیدی خوشا بحال تو که علت  
فسحت قلوب اشنایان شدی خوشا بحال تو که غلام  
حلقه بگوش یاران گردیدی خوشا بحال تو که بمنصب  
من قیام نمودی خوشا بحال تو که تاج  
مرا بر سر نهادی این اکلیل و تاج خدمت

عبودیت احبّاء بهاء است ع ع

\* ص ۱۲۰ \*

هو الأبهی ای خادم احبّاء الله ای غاصب حق این عبدالبهاء

زیرا خدمت یاران و خادمی دوستان منصب  
ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو  
منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مشی  
و حرکت مینمائی از خدا بترس این ردّاء من  
است چرا در بر نمودی و این تاج منست چرا  
بر سر نهادی یا عهد و کالت میکنی که بالتیابه  
از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت احبّای  
الهی قیام نمائی و از ادّعی اصلت بگذری  
و یا آنکه شکایت بقاضی شهر و مفتی قصری  
مینمایم الحمد لله مجتهدین بسیار بیک نقض  
عهد رشوت هر حکم میتوان گرفت و السلام ع ع

هو الأبهی اقا میرزا عبدالحسین اصفهانی علیه بهاء الله الأبهی

\* ص ۱۲۱ \*

هو الأبهی ای پاك باز از قرار سموع در جرگه مفلسان داخل

شدید و در زمره بینوایان وارد جمعت پریشان  
شد و موجود غرامت گشت اندوخته پراکنده  
شد و گنجینه ویرانه گردید ثروت بعسرت

تبدیل شد و توانگری بمفلسی تحویل گشت طوبی  
 لك ثم طوبی لك شما اگر طبل افلاسیرا تازه بكوفتید  
 ما از قدیم شیپورش را بنواختیم و توپش را  
 انداختیم با ما هم دستان گشتی و براه راستان  
 در آمدی لکن شرطش اینست که خویشرا دوباره  
 الوده نممائی و در بحر تجارت که عاقبت  
 اش رسوائی و خسارست بان خویشرا مستغرق  
 نممائی بلکه فراغت طلبی و انقطاع جوئی و  
 در فکر ربح اعظم و نفع جلیل و تجارت در  
 بازار حضرت سلطان احدیت افتی بفراغت  
 \* ص ۱۲۲ \*

در اعلاء کلمة الله کوشی و بکمال همّت در نشر نفعات  
 الله جهد نمائی این تجارت را تجربه نمودی و امتحان  
 کردی ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت  
 کلیه مضرت عظیمه گشت ربح عظیم ضرر شدید  
 گردید و سود نفع جسیم نقص پدید شد سود  
 زیان گشت و گنج خسرت بی پایان گردید يك  
 چند نیز خدمت معشوق وی کنیم در قران می  
 فرماید یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة  
 من یوم الجمعة فاسمعوا الی ذکر الله و ذر الیبع  
 پس در این ایام اکبر باید باعظم صلوة که  
 تبلیغ امر الله است پرداخت تالله الحق انها تجارة  
 و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزة باهرة و

ملك دائم و سریره قائم و شأن عظیم عند كلّ  
ذی حظّ عظیم و البهاء علیك و علی كل مفلس مقبل فقیر ع  
\* ص ۱۲۳ \*

**هو الابهی ای یاران حقیقی جمال ابهی خوشا بحال شما که در مقام**

عبودیت جمال قدم با این عبد قدمی ثابت دارید  
و نهال نابت از کوثر الطافش سرمستید و از  
بحر احسانش مغترف به پیمان و ایمان اش معترفید  
و از گنج روانش مقترف نعمت ابرارید و نعمت  
فجّار جنّت یارانید و آتش بیگانگان سیوف  
مسلول میثاقید و جنود پیمان نیر آفاق وقت  
الفت و اتحاد است و هنگام محبّت و ائتلاف  
كل امواج يك بحرید و انوار يك شمع رشحات يك  
سحابید و معانی يك كتاب شمعهای يك انجمید  
و گلهای يك گلشن تا توانید در محبّت و  
یگانگی کوشید و در خضوع و خشوع با یکدیگر  
الحمد لله عشق اباد از بدایت اشراق میثاق  
احبّایش ثابت و دوستانش خالص یا جوج  
شبهات تا بحال رخنه ننموده و مأجوج ارباب  
\* ص ۱۲۴ \*

انشاء الله هیچ وقت اثری نتواند نمود جمال قدم  
روحی لاجبّائه الفداء تائیدی خالص باهل عشق  
آباد فرمود و نظر عنایت مخصوص داشت

لهذا این عبد را امید چنانست که پرتو آن  
شهر جهانگیر گردد و نفعات قدسش هفت  
اقلیم را معطر فرماید یوماً فیوماً امر الله قوت  
گیرد و کلمه الله اعتلا جوید شکر کنید جمال  
ابهی راع ع

نفسی اهل فتور شرور بان ارض  
توجه نمود با رسائل شبهات و اوراق محرّفه  
مصحّفه باید احبّای الهی بقوّتی و ثبوتی قیام  
نمایند که نور میثاق ظلمات شبهات را متلاشی  
نمایند و سطوت محبّه الله حقیقت بغضا را  
احاطه کند ببرهان مبین کتاب علیین متمسک  
باشید که چون افتاب افق توحید بتابد شب  
و تحدید را زائل نماید ای یاران الهی آن کشور  
پاک و مقدّس است مگذارید بلوث شبهات

\* ص ۱۲۵ \*

ملوث گردد زیرا اهل فتور وسائس فریبی  
دارند در بدایت اظهار ثبوت مینمایند کم کم تا  
گوشی پیدا کنند آنوقت سرّاً القاء شبهات  
نمایند و قسم دهند ابراز مده سترکن چون  
گوشی بیابی القاء کن و البهاء عليك ع

هو الله يا من تمسك بذيل الكبرياء اعلم ان لسان الغيب

من الملكوت ابهى يخاطب بهذا الاثناء ويقول  
يا مهدي ثبت القدم على العهد القديم وقوت  
القلب بالميثاق الوثيق ومشف الاذان بلثالى  
ذكر ربك الرحمن الرحيم مهدي قد ماج اعاصير  
التزلزل والاضطراب وماج طماطم التذبذب  
والانقلاب فالق على القوب ما تطمئن به  
النفوس وتجلى به الابصار وهو العهد  
الذى اخذ الله فى ذر البقاء لمركز الميثاق  
واليوم همجوا المترلزلين هجوم الجراد وثبوا و

\* ص ١٢٦ \*

وثوب السباع واطلقوا الاعنة وشرعوا الاسته  
ونادوا بالويل وانحدروا...<sup>١٦</sup> ليشئتوا...<sup>١٧</sup>  
الاحباء و يتزلزل اقدام الضعفاء ويضطرب الجهلاء  
ولكن الذين راقت سريرتهم نادت بصيرتهم ازدادت  
استقامتهم وثبتت اصولهم وتعذلت فروعهم  
واما الضعفاء سترونهم هائمين فى هيماء العمى  
ذرهم يلعبون مكتوب انجناب واصل واز مضمون  
قلب محزون شد وكمال تأثير حاصل كشت ولى  
اى بنده قديم جمال قدم الحمد لله صراط واضح ودليل  
لائح وسراج ساطع و حجّت بالغ ونور الهى لامع

<sup>١٦</sup> كلمه اى خوانده نشد.

<sup>١٧</sup> كلمه اى خوانده نشد.

عهد الهی مشهود مرکز میثاق موجود مرجع منصوص  
مبین مخصوص مشهور جمال مبارک جای توقّف  
نگذاشتند و محلّ تردید باقی نهادند مگر آنکه  
نفسی امر را بر خود مشتبه نماید و افتاب را حجاب  
و آب زلال را سراب گمان کند و یعرفون نعمة الله  
ثم ینکرونها گردد با وجود مبین منصوص بنصّ  
\* ص ۱۲۷ \*

قاطع مخالف نماید و خودسرانه بتأویل متشابهات و  
القاء شبهات پردازد البته از اوج عرفان بحضیض خسران  
و در اسفل غفلت و ذهول مقریابد انجناب باید ضعفاء  
را حفظ فرمایند که مبادا بالقاء زخرف قول از دور و نزدیک  
پیشان گردند و گوش باقوال بیخردان دهند . ع ع

هو الابهی ای متمسک بذیل کبریا نفعه که از حدیقه قلب ان موقن بالله

برخواسته بود بمشام مشتاقان رسید و سبب روح و  
ریحان گردید حمد خدا را که بحبل میثاق متشبثید و  
بعروة الوثقای عهد نیر افاق متمسک چون این موهبت  
عظمی کما هو حقها موفق گردی مطمئن باش و متیقن  
که مؤید در جمیع شئون میشوی ولی فطن باش و متفرس  
و ذکی باش و حارس تا باشارات و کنایات و همز و  
ایماء و توریّه و ایهام جمع تیام پی بری و امر الله را  
از طوره و طوارق و جوارح و نوائب حفظ نمائی چه

که هر بی فکر و معدوم الذکری در فکر القاء شبهات

\* ص ۱۲۸ \*

و متشابهات افتاده یکی عصمت کبری بهانه کرده و کمر بر تحقیر  
مقام مرکز میثاق بسته و دیگری عنوان تأکید توحید کرده  
و تکفیر موحدین نموده و با اشاره و تلویح این عبد را رئیس  
المشرکین شناسانده و دیگری یکفیثا و حسبنا کتاب الله  
چون خلیفه ثانی گفته و عدم احتیاج بمیین اعلان کرده  
و چون احد سلف بکتاب وحده دعوت نموده سبحان الله  
میین حاضر و ناظر و مرکز میثاق منصوص و محسوس و  
بکلی متروک و بجهت دفع اختلاف دعوت بر جوع آیات  
و حصرها میشود و دفتر اجتهاد باز و مسند فصاحت  
گسترده میگردد و حال آنکه معنی آیات و تعیین محکمات  
و تأویل متشابهات بنص صریح الهی با و راجع این القآت  
و نشر شبهات چه بی فکری است و چه بی خردی است فاعتبروا یا اولی  
الأَنْصاف وانصفوا یا اولی الألباب سبحان  
الله این عبد را امید چنان بود که احبای الهی ظلمات  
شبهات اعدای جمال مبارک را شعاع کاشف باشند  
و شیاطین ارتیاب را شهاب ثاقب حال موسس شبهات

\* ص ۱۲۹ \*

گشتند و مروج شبهات باری آن جناب امیدوارم که  
در آنصحفات حافظ مرکز میثاق گردید و حارس حصن  
حصین بنیر آفاق نجم هدی گردید و دلیل سیل نجات  
ضعفاء صغرا را از وساوس مصون نمائید و بیخردان



را محفوظ و ملحوظ دارید تشنگان را سبیل هدایت  
باشید و طالبان را بدرقه عنایت شب و روز در اعلاء  
کلمة الله بکوشید و در انجمن یاران چون سراج بدرخشید  
ندای هاتف ملکوت ابھی را بگوش جان بشنوید و صدای  
سروش ملاً اعلی را بسمع قلب استماع نمائید که ببانگ بلند  
فریاد مینماید و حزب فتور را خطاب می فرماید که ای  
بیوفایان قمیص مقدس من هنوز تر است و آثار حسد  
من مشتھر مرکز میثاق را مخذول نمودید و سلطان  
عهد را منکوب علم تنزل بر افراختید  
و در میدان ظلم بتاختید با سیف مسلول و سهام  
...<sup>۱۸</sup> هجوم نمودید و بصد هزار کنایه و اشاره  
و تلویح باعظم اهانت و توهین قیام روز اظهار استغنا  
\* ص ۱۳۰ \*

نمودید و بیوم یعنی الله کلاً من سعته استدلال گردید و دمی یکفیثا  
کتاب الله بر زبان میرانید و مبین منصوص را مخذول  
شمردید روزی عصمت کبری بهانه نمودید و از برای  
مرکز میثاق و شمع افاق خلاف عصمت بأذهان القاء  
نمودید او را فرید و وحید بی ناصر و معین گذاشته اید  
و جمیع زحمات بیگانه و خویش را بر او حمل نمودید  
و در آتش اعتساف او را سوختید و شب و روز  
بتشویش افکار و تخدیش اذهان پرداختید و

---

<sup>۱۸</sup> کلمه‌ای خوانده نشد.

در هر ساعت صد هزار شبهات القاء نمودید دمی  
او را اسوده نگذاشتید و آنی او را ازاده نخواستید و  
و شبی او را در بالین راحت و بستر اسایش مستریح نه  
نهادید با وجود این فریاد و فعان نمودید و صیحه  
تظلم بافاق رسانیدید شب و روز در بالین پرند  
و پرنیان بیاسودید و در سیر و تفرّج وقت بگذرانیدید  
و اه و ناله نمودید و جزع و فرع کردید ای بیوفایان  
اینگونه وفای بعهد است و تمسک بميثاق اعانتی

\* ص ۱۳۱ \*

نمودید اهانت چرا مرحم نبودید زخم چرا بانی نبودید هدم چرا  
این علم میثاق لواء معقود دست حضرت مقصود است  
البته سایه بر افاق افکند و سعی و کوشش شما هدر رود  
باری جناب میرزا قسم بجمال قدم اگر واقف بر وقایع  
بیوفایان گردی البته خون بگری و چنان ناله کنی که حنین  
و اینست بملکوت ابهی رسد يك کلمه بشنو مرکز منصوص  
موجود و یکفینا الكتاب گویند ع ع

هو الله ای مشرف بمطاف ملأ اعلی حمد کن حی قیوم را که

بجمال اعلی موقن شدی و از کوثر محبت محبوب ابهی  
نوشیدی و بنار موقده الهیه در یوم مهتدی  
گشتی و بمطاف قدسیان فائز شدی حال وقت  
آنست که از جام الست سر مست گردی و علم میثاق

را خدمت کنی و مرکز عهد را تفهیم نمائی کتاب ناسخ  
کَلَّ صحف و زبر کتاب اقدس است که اساس لوح  
محفوظ میثاق است و کتاب عهد مبین و مفسر

\* ص ۱۳۲ \*

ایات کتاب اقدس حال اهل فتور بزخرف قول افکار  
ضعفا را مشوش نموده اند که بکلی آنها را از وصیت الله  
بیزار نموده اند یکی گوید جمال مبارك کَلَّ را مستغنی  
فرموده یعنی احتیاج بمرکز میثاق نیست دیگری گوید  
عصمت مختص است بذات مقدس و معنی عصمت  
ذاتیّه و عصمت امریه را نداند چه که عصمت الهیه  
عصمت ذاتیه است و عصمت انبیاء و اصفیاء عصمت  
امریه الا من عصمه الله باری دیگری گوید بیاید  
رجوع بکتاب نمائیم و کتاب کفایت است یعنی  
احتیاج بمبیین نیست و این کلمه اول رخنه در اسلام  
بود و قول خلیفه ثانی است که حسبنا کتاب الله  
گفت و در کتاب بخاری که کتاب حدیث صحیح عند  
اهل سنّه است مذکور است باری صد هزار  
از اینگونه شبهات است مختصر این است که مبین  
منصوص مخصوص موثوق منزل و مهمول بر  
مسند اجتهاد مبسوط و هر کسی برای خود مسرور

\* ص ۱۳۳ \*

سبحان الله با وجود احتیاطهای جمال قدم بچه روزی چه  
علم اختلاف بلند شد ملاحظه فرمائید که سی سال

قبل اسم اعظم روحی لتربته الفداء در کتاب مسلم محکم  
مبین را بیان فرمود و جمیع را رجوع باو امر نمود  
دوستان را متصلاً گوش زد کرد پس بملاحظه اینکه  
مبادا کسی شبهه نماید باثر قلم اعلیٰ مبین را بجمیع صفات  
و اسم بیان فرمود و مرکز میثاق را قرار داد و کتاب عهدی فرمود و  
کلّ را مکرّر در کتاب عهد بتوجه امر  
کرد هنوز قمیص اطهر تری<sup>۱۹</sup> است اهل فتور بکنایه  
اعلان استغنا از مبین مینماید و حسنا کتاب الله  
میگویند که فرموده اند رجوع بایات نمائید این  
ایه صحیح است لکن مبین باید بیان نماید نه هر کس ما  
دون مبین کسی مقصود الهی را نداند و الا عهد و  
میثاق لازم نبود و در کتاب اقدس امر رجوع  
بمبین نیست خود بکتاب رجوع کنید و آنچه میفهمید  
عمل نمائید ع ع

\* ص ۱۳۴ \*

**هو الأبهی ای فائز بتربیت مقدّسه چنان مپندار که فراموشت**

نمودم محال است بلکه عدم محال است تحریر نتوانم  
تقریر ندانم که کثرت مشغولیت بچه درجه است اگر  
حاضر بودی با چشمی گریان و دلی سوزان نظرمی  
کردی و تأسّف میخوردی پس بهتر انست که نبینی

و ندانی با وجود این ملاحظه کن که هند چه روائح  
منتشر است بظاهر از هند است بحقیقت از عگا  
است چه که سرچشمه اینجاست باری تو در اینجا  
بودی و روش و رفتار این عبد سکون و حلم  
این فرید وحید را مشاهده نمودی و صبر و تحمل  
ملاحظه کردی حال قضیه بر عکس شده است  
ما غرق بلاکسانی که در ساحل راحت و رخاء  
هستند آغاز ناله نموده اند و فریاد و ...<sup>۲۰</sup>  
بلند کرده اند و جاء اباهم عشاء بیکون تحقق  
یافت و شروه ثمن بخش دراهم معدوده ظاهر  
\* ص ۱۳۵ \*

هو الله ای ورقه طیبه شکر کن حضرت احدیت را که بعد از  
صعود علم عهد در ظلّ شجره انیسا را بلند فرمود و مرکز  
میثاق را معین فرمود حال نو هوسانی چند در فکران  
افتادند که این کوکب عهد الهی را از مرکز قطب میثاق  
تحویل دهند و بهانه لفظ عصمت کبری بر مبین منصوص  
جواز خطا روا دارند و جمال مبارک را توهین نمایند  
که نفس جائز الخطا را مرکز میثاق قرار داده و مبین جمیع  
الواح وزیر نموده ع ع

---

<sup>۲۰</sup> کلمه ای خوانده نشد.

هو الله ای دو مرغ حدائق میثاق شکر کن حضرت حیّ توانا را

که ثابت بر عهد و پیمان حضرت یزدانید و راسخ بر عهد

و میثاق جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء در افق

ایمان دو ستاره روشنید و در میدان ایقان دو

تهمتن رویین تن قسم بجمال قدم که در هر نفسی صد

جانم فدای نامش باد که اگر الیوم زبانی مستقیم بر

\* ص ۱۳۶ \*

عهد و پیمان گردد و عقاب اوج عرفان شود و عصفوری

ملك طیور و سلطان نسور گردد موری سلیمانی کند و گم نامی سلطنت

جاودانی راند چاه افتاده عزیز مصری شود

و یوسف کنعانی صیّاد ماهی شمعون صفا شود و چویان

بیابانی ابوذر غفّاری آتش گلشن شود و اشتری ناقة

الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبین ظاهر گردد

و نجّاری ناخدای فلك عظیم باری الیوم امر مؤید در

ملكوت ابهی ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است

چه که فلك عهد را طوفان از جمیع جهات احاطه خواهد

نمود و اوراق شبّهات و استدلال بمشابهات سرّاً

منتشر شده جهراً منتشر خواهد شد و اما الذّین فی

قلوبهم مرض فتتعبون ما تشابه منها سبحان الله مبین

منصوص محصور واضح و مشهور مهجور گشته و اطفال

شارح و عارف و مبین الواح و جمال قدم و اسم اعظم

روحی لأحبّائه الفداء واقف و اعلم بود که کار را

\* ص ۱۳۷ \*

باین قسم محکم و امر را مستحکم فرمود از بدایت فجر ظهور بلکه در تورات و انجیل و زبور بلکه در صحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر فرمود و در جمیع الواح و زبور و تمجید از متمسکین و متشبثین و توقیر ثابتین و راسخین فرمود حال با وجود مبین واضح و منصوص نوهوسان کلمه توجّهوا را تأویل و توجّه را باقسام مختلفه متضاده تفسیر می نمایند و آخر فی الحقیقه معنی توجّه را بدرجه اعراض و تفسیق و تخطئه می‌رسانند ذلك مبلغهم من العلم درهم فی خوضهم یلعبون ان ربك لغنی عن العالمین و البهاء عليك و از همه عجیبترا نکه این عبد تا بحال امری باحدی ننمود و تکلیفی بکسی نکرد که درجات بجهت توجّهوا قرار داده شود و شبهات بمیان آید و آیات متشابهات تأویل شود نهایت کل را بنشر نفعات الله دلالت کردم و از اختلاف که اوهام بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول نه خود میدانید اعتراض بکسی لازم نه و البهاء علیکم ع ع

\* ص ۱۳۸ \*

تبریز جناب حاجی محمد حسین تبریزی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی ای محزون مکاتیب شما رسید و اخبار شدت مشقات و اکدار شما نهایت تأثر حاصل گردید ولی سبب البته مجهول نه وقتیکه در اسلامبول بوید بمقتضای میثاق

قائم فرداً وحیداً چگونه مقابل کل در نهایت استقلال  
ثابت و بجنود غیب موفق چنانکه خود متحیر بودید  
که این چه قوتیست و این چه قدرتی چون موعظراً در  
ارض اقدس گوش را باستماع بعضی اقوال الوده فرمودید  
ملاحظه کردید که بغتتهً جمیع ابواب مسدود شد باید  
فوراً متنبه شوید تا آنکه در حمام با آن شخص معهود  
ملاقات نمودید و ان صحبتها بمیان آمد حتی شما را  
دلالت کرد که بسرایه بروید و از بعض اهل غرض  
که غریق رشواب<sup>۲۱</sup> حضرات بودند سؤال نمائید  
که آیا شکایت شده این کلمه را بجهت این مرقوم

\* ص ۱۳۹ \*

می نمایم تا بدانی از جمیع تفصیلات جزئی و کلی واقف  
و مطلع بودم ولی نخواستم چیزی ابراز دارم شما قصوری  
ندارید و غرضی نداشتید ولی انها پایی بودند باری  
این سبب شد که ابواب مفتوحه مسدود شد حال  
اگر فتح آن ابواب را خواهید تلافی مافات کنید و از  
من مپرس چه کنی خود خوب میدانی که در چه  
دریا باید شست و شو نمائی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم  
یلعبون اما قضیه مبلغی که بجهت اداء دین خواسته  
اید اولاً آنکه جمال قدم روحی لرتبته الفداء هر چند ابواب  
خزائن وجود را بوجه این عبادش مفتوح نموده

---

<sup>۲۱</sup> کذا. احتمالاً «رشوات».



و این بی سرو سامان را در بحر غنا مستغرق کرده ولی  
موقتاً بحسب ظاهر نظر بحکمتی کمال عسرت را مقدر  
داشته گنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران ما بین  
عالمیان بتقدیس و تنزیه صرف محشور و معروف  
گردند و بالعکس موقتاً باهل فتور گشایش  
عنایت فرمود که سست عنصران چند نفر مفتون  
\* ص ۱۴۰ \*

کردند ولی عنقریب تری المترلزلین فی خسران مبین  
و ثانیاً آنکه این عبد را با وجود آنکه تا بحال اعانت  
ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور ولوله در آفاق  
انداختند که نفوس ثابته بر میثاق بجهت منفعت دنیا  
بویا قیام کرده اند و او ایلا اگر این عبد بنفسی اعانتی  
می نمود و چون حضرات بعضی حرکات میکرد فی  
الحقیقه اگر عزت قدیمه خواهی بر میثاق ثابت شو  
و اگر غنای ابدی جوئی بر میثاق ثابت شو و تلافی مافات  
کن هر چند توقصوری نداری ولی اهل فتور بر  
تو سراً هجوم نمودند و در محضر تو مفتیاتی چند  
گفتند که تاثیرش این صدمات شد و البهاء علیک ع  
فو الله الذی لا اله الا هو بمجرّد تلافی مافات جمیع ابواب  
مفتوح میگردد

هو الابهی تبریز جناب اقا میرزا علی علیه بهاء الله الابهی

\* ص ۱۴۱ \*

هو الابهی ای خادم جمال قدم جواب تحریر ان شخص شهیر سراج

منیر بعد ارسال می شود حال در حیفا بجهت خدمت  
عظمی حاضر شده ایم و از کثرت غوائل و مشاغل  
فرستی کامل نه که مفصل مرقوم گردد و الان در مجمع  
احباً در کمال وفا بذکر شما مشغول و بنگارش این نامه  
پرداختم ملاحظه فرما که بچه درجه در ساحت  
عبدالبهاء عزیزی که بمجرد آنکه ذکرت گذشت  
قلم برداشتم نامه نگاشتم هم تو نیز باید بهمین قسم کمر  
خدمت بریندی و در جانفشانی در امر الله  
بکوشی و احبای آنسامان را مشوق جدیدی  
گردی و غافلان ان اقلیم را مبلغ شدیدی در  
حفظ و حراست و محافظت را دائماً مجری داری  
از جمله سسیسان احبای آن سامان را متفق  
و متحد داری و کدورتی که در میان بعضی

\* ص ۱۴۲ \*

حاصل زائل فرمائی خلاصه با اخوی جناب سرتیب  
سیسان را نظم دهید و اختشاش که حاصل شده  
دفع نمائید تا فساد خوابیده کل یکدل و یکجهت  
بعبودیت حضرت احدیت چون عبدالبهاء قیام  
نمائید و چون بچنین خدمتی موفق گردی تائید  
ملکوت ابهی مشاهده کن و نصرت جنود ملاً  
اعلی ملاحظه نمائی باری دوستانرا فرداً فرداً

تکبیر ابداع ابھی ابلاغ نما و ہریک را بنور اشتیاق  
عبدالہیاء مطلع اشراق کن الہی الہی ہذا  
عبدک المہتر من نسیم ریاض احدیتک المنجذب  
بنفحات قدسک ایدہ فی کل الامور و وفقہ فی  
کل الشئون و نور وجہہ بانوار فیضک یا حی یا  
قیوم ع ع

**ہو الابی ای قاسم ای راسم ای باسم وجد و طرب کن و شوق**

و شغف نما کہ در این بساط راہ یافتی و از این نشاط  
بہرہ بردی و نہایت انبساط جستی نفوس کہ پنجاہ

\* ص ۱۴۳ \*

سال در مدر خزیدند و شرح تجرید و شرح

لمعہ مطالعہ نمودند و عبادت ورزیدند

محبوب و محروم شدند و تو محرم راز کشتی و با

طیور قدسی ہم پرواز شدی و البہاء علیک ع ع

ہو اللہ طہران بواسطہ جناب امین علیہ بہاء اللہ الابی

جناب سروش علیہ بہاء اللہ الابی

**ہو الابی ای سیاوش ترکان خون سیاوش را ہدر دادند**

سر بریدند و دم مٹہرش را بظلم و جفار بخشند

لکن آن خون پاک چہ اثری در جہان خاک نمود

که جوشش بدامنه افلاك رسيد حال جاهلان  
از خدا بى خبر نيز خون ترا هدر دادند و پى  
ستمکاران سلف گرفتند که بلکه سبب شوند ان  
دردانه جان از صدف امکان بدر ايد و در  
اغوش يکتايش بياسايد ولى وقت نرسيد

\* ص ۱۴۴ \*

هنوز ايام باقى خدا نفوسى برانگيخت مهرجو و وفاخو  
و حق گو همّت بگماشتند و علم حمايت برافراشتند  
سبحان الله اتان درنده و خون خوار و جفاکار و  
اينان پرنده و غم خوار و وفاکار اتان ديو سيرت  
اهريمن طبيعت و غدار و اينان فرشته سيرت  
و يزدان پرست و نيكوکار و هر دو بصورت  
بشريكى قمر و ديگرى بقرچه قدر تفاوت است  
که در نوع انسانست بارى در سبيل الهى معرض  
تعرض نادانان گشتى و هدف نير جفاى بيخردان  
شکرکن خدا را که باين موهبت موفق شدى ولى  
بايد همواره برضاى جناب ارباب جمشيد رفتار  
نمائى و آنچه بگويند دستور العمل خود بدانى و  
عليك البهاء ع

هو الله احبّاي اذربايجان عليهم بهاء الله الابهى ملاحظه نمايند

\* ص ۱۴۵ \*

## هو الأبهى اى درگاه الهينك سوگلى فوللرى مظاهر حضرت

احديتک ظهورى و مشارق نور حقيقتک طلوعى  
بر دور عظيمدر و عصر مجيدر و قرن جديدر  
همر بر مظهر مقدسک کتاب مبین تدوينى اولدين  
کنى حقيقت رحمانيه سى و کينونت نوارنيه سى ام  
الکتاب تکوين در لوح محفوظ در رق منشور در  
کتاب مسطور در کتاب تدوين و تشريع سور  
و آيات و کلمات و حروفاته محتوى اولديغنى کنى  
حقيقت وحدانيه يعنى کتاب تکوين دخى من  
حيث الأسماء و الصّفات و الافعال و الأحكام و  
الأثار ايات و کلمات و حروفاته فائز و شامل در  
بو ايات و حرف و کلمات تکوينه دخى خارق  
عاده و حقائق ممتازه اولمق کرکدر يعنى تکوين  
طبق تدوين و تدوين اوصاف تکوين اولمق  
کرکدر يعنى احبای الهى مظهر ايات توحيد اولى  
\* ص ۱۴۶ \*

و مطلع اسرار تفريد اولملى و مشارق اسماء و صفات  
اولملى و مهابط الهام ربّ الأرضين و السموات  
اولملى نور حقيقتک اشعه ساطعه سى و ناره موقده  
ربّانيه نك لمعات لامعه سى اولملى مظاهر اخلاق  
رحمانيه اولملى و مطالع اثار ربانيه اولملى سائر  
ممدن هر جهتجه ممتاز اولملى اى جمال قدمک

احبای صادقانی و دوستان حقیقی سی سعی  
و غیرت بذل و جهد و همتی صرف ایدرك حقیقت  
انسانیه یی سنوحات رحمانیه ایله ترین ایتمك كركدر  
حمد اولسون جنود تأیید ملكوت ابهی دن هجوم  
ایتمكده در و فریق ملائكه توفیق افق اعلا دن  
ورود ایتمكده در انحق توجّه لازمدر تبتل لازم  
و در تضرّع لازمدر تزکیه لازمدر عهد و میثاق  
الهیده ثبوت و رسوخ لازمدر عهد و پیمان  
رحمانیده است ؟؟ و ركوز لازمدر اغلا ؟؟  
اخلاق رحمانیه و اطوار كزی اطوار مقدسه  
\* ص ۱۴۷ \*

روحانیه و گفتار كزی ستایش و ثنای جمال قدم  
ایتمك لازمدر و البهاء علیكم یا احب الله ع ع

هو الله ای امة الله جناب مشهدی خلیل داغلی تپه لری

صحرا لری دریا لری قطع ایدرك استقامتله قوشه رق  
استان مقدسه یوزنی کوزنی سورب دیده سی منور  
و دماغنی معطر ایلمشدر بو بقعه مبارکه ده هر زمان  
منی یا دودعای خیر ایله دلشاد ایلدی ع ع

هو الله ای سوگلی دوستم جناب حق عنایت قپوسنی و موهبت

در کاهنی یاران حقیقی یوزلرینه اچوب صلاهی عام  
و رمشدد باق بونه عنایتدر مه عین هدایتدر

هدایت نور ایمان در نهایت عرفان یزدان در هر  
ایکنسنگ شرطی ثبوت و استقامت عهد و پیمان  
در میثاق عظیم الهی و عهد قدیم یزدانی تشبّث  
و تمسّک اولدقچه بر خرمن عرفان و ایقان بر؟؟؟؟  
و البهاء علیک ع ع

\* ص ۱۴۸ \*

تعلیم اطفال و تعمیم کمال حضرت ذوالجلال برنجی امر  
و واجب و فرض قاطعی در کیم که صبیان دوستان  
تربیت و تعلیم و تدریس ایدر جناب حق آئی تائید  
ایدر توفیق ایدر عون و عنایتی آکا رفیق ایدر ع ع

هو الله سوگلی یارانم و نورانی دوستانم حضرت احدیّت

عالم بشریتی پرتو نور تجلی ایله و فیض مجلی ایله  
رشک عالم ملکیت ایلدی انوار فیوضات  
قیومیّت نور سحرکی آفاقدہ منتشر و اسرار موهبتی  
جهان ملک و ملکوتده مشتهر اولان جناب  
اسم اعظم و موهبت قدم حضرتلرینه شکر اولسون  
که بزم کبی مور ضعیفی سریر سلطنت سلیمانی  
اولان تخت نیکبخت محبت الله و معرفت الله تا  
صدر عزّتنده اوتووتدی و الطاف بی پایان  
سزاوار و ارزان بیوردی رّم مکاشکر اولسون  
\* ص ۱۴۹ \*

حمد اولسون جانم او غورنده قربان اولسون ع ع

هو الله ای اللّٰهك سوگلی قولی جمال مبارك شمس حقیقتدر

بدر منیر در نیر اثر در ممکنات مظاهر و مجالی و  
مستفیض در فیض فیاض هر نه قدر عظیم و شدیددر  
انحق استعداد لازمدر قابلیت واجدر لیاقت  
شرط در سن حقدن استعداد عظیم طلب آیت  
تا ظهور فیض شدید اولسون ع ع

هو الله ای زائر مشکین نفس اللّٰهبن بشقه هرکدن میلنی

کس و یوقفس ظلمانیدن حدیقه بقا مرغی آسا  
قنادنی آچوب ذروه اعلی و ملکوت ابهایه اوچوب  
اسرار جبروته آشنا و حقائق ربوبیته واقف و  
آگاه اوله سین حمد اولسون داغلاری و تپه لری  
اشوب و دریالردن کچوب مطاف کروبیان  
ملاً اعلی طواف و استان مقدس طویر غنی  
\* ص ۱۵۰ \* کوره کحل جلا و یوزوقی و زلف وجودنی تربت  
مطهره ایله معطر ایلدن جناب حقه شکر ایله حمد  
ایله ثنا ایله و البهاء علیک ع ع

هو الله یار موافقا افتابک پرتو شدیدی هر نه جسم جدیدی

اریدوب منجمد ایکن سیال ایدر اسه ده انسان  
منجمدی مستشعر اینمر و کوران محزوننی محفوظ  
ایتمز و نغمات عندلیب الهی هر نه نشئه بخش و  
طرب انگیز اسه ده صها غرید گوشنی هوشیار



ایتمز ع ع

هو الله ای اسکندر اسکندر یونانی قطعاً آسیائی و

قطعات سائر دن دخی بعضی جوانب استیلا ایلدی ؟؟

؟؟ نهایت بلاء انعدام او غرادی مالک ؟؟

ایکن مملوک گنجور ایکن صعلوک اولدی اتکی اوز براق ؟؟

ایکن چیلان یوز کتیشکون ایکن قراطیراق اولدی

مادام بویله درس بر سلطنت روحانی تا نشین

\* ص ۱۵۱ \*

و بر حکومت وجدانی تحکیم ایدرک مدینه قلوب

یارانی مسخر و مشام دوستانی نفعه مشکبوا ایله

معطر ایله ع ع

هو الله بنده مخلصم جمال قدمک بر احسانی الفت و قلوب

و محبت نفوس در جناب علی اکبر استان مقدس

ربوبیت روحنی شاد ایتمک اوزده هر زمان

سنی یاد ایلر و بورقه نک ترقیمینی استدعا ایدر

بورجاء و ایتدعا انحق الفت نامه و محبت صمیمه

یه مستند در ع ع

هو الله ای حضرت بها قلی درگاه ربوبیه هر دم شکرانه تقدیم

و حمد و ستایش روحانیه ایله تعظیم ایتمک واجبدر

چونکه معدونی موجود ایلدی و مخمودی موقود

ایلدی بیگانه یی اشنا ناتوانی توانا بیوردی ع ع

هو الله

\* ص ۱۵۲ \*

حبیباً فیض احدیت مقتضای رحمانیت اوزره هونه  
قدر کامل و شامل ایسه ده ینه فیض خصوصی وار  
و اختصاص ربوبی وار و هدایت فیض اختصاصی  
در و معرفت تجلو خصوصی در و یختص برحمة  
من یشاء دلیل کافیدر و بیان شافیدر جناب  
حقه شکر ایله ع ع

هو الله ای ربّ بی انداد ملکوت تقدیسه او چمش و درگاه

ربوبیته التجا ایتمش اولان بر مرغ علینی سدره  
نشین حدیقه معرفت ایله جنت احدیتند چمنستان  
حقیقته شاخسار رحمانیته انواع نعمات توحید  
ایله دمستار ایله ع ع

هو الله ای بنده الهی استاد رضا قضا کبی حکمی بزه نافذ

و اجراء ایتمکدن بشقه بر چاره اولمیوب قاچ ساعت  
متمادیا بزی یازو یازد یروب نهایت سنین اشتیاتی  
حکایه ایدوب و تکبیرنی تبلیغ ایدرک بو تحریرتم  
دلالت ایلدی ؟؟ مغمور و معمر و مسرور و  
مکرم ایلسون جاننی جانانه و وجدننی جوهر عرفانه

\* ص ۱۵۳ \*

همدم ایسون ع ع

هو الله ای بندگان و کنیزان حقّ شرق و غرب در حرکت  
 است و جنوب و شمال متصرّع بملکوت احدیّت ندای  
 الهی در جمیع اقالیم بلند است و کلمه حق جان و روح  
 هر هوشمند نفعه جان بخش موهبت رحمانی در جمیع  
 اقطار در انتشار است و افاق عنبر نثار شما ای  
 احبّای و اماء الهی توجّه بملکوت ابهی نمائید و توسل  
 بعبودت اعلی تا از فیض نامتناهی الهی موفق بتأییدات  
 غیبی گردید و مؤید بمواهب لاریبی سرج لامع شوید  
 و نجوم ساطع اعلام محبّت الله شوید و آیات موهبت  
 الله امواج بحر حقیقت گردید و مظاهر الطاف حضرت  
 احدیّت فیض قدیم شامل است و لطف حضرت  
 کریم کامل این ایام را غنیمت شمردید و از این بحر  
 بی پایان موفور برید ذلك من فضل الله و یؤتیه  
 من یشاء و الله ذو فضل عظیم ع

\* ص ۱۵۴ \*

هو الأبھی جناب ملا حسین علیه بهاء الله الأبھی  
 ملاحظه نمایند

هو الأبھی ای مؤمن بالله و موقن بایات الله اهالی زنجان در  
 بدو ظهور از جلوه طور و لمعه نور قلوبشان روشن و  
 گلشن شد چون بحر بجوش و خروش آمدند و  
 همراز او از سروش گشتند جانفشانی نمودند و در  
 سبیل رحمن اسیر و دستگیر گشتند چون این نفوس

بافق تقدیس عروج نمودند معدودی بعد  
پا گرفتند و بکلی مخمود و مجمود و محروم و مایوس  
شدند ان انوار تار و تاریک شد و ان نفحات  
مقطوع و ممنوع شد نه صدائی و نه ندائی محلّ  
حسرت است و مقام اسف تو حمد کن خدا را  
که شعله این نار پر حرارتی و بانوار این اشراق  
مظهر موهبت البهاء عليك عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهی

\* ص ۱۵۵ \*

عشق آباد جناب حسین زنجانی علیه بهاء الله الأبهی ملاحه نمایند

**هو الأبهی ای متوجّه فاطر ارض و سماء این منادی که ندای الهی را**

گوش زد شرق و غرب نمود در دعوت تفاوتی نه  
گذاشت و اختلاف تاسیس نفرمود بیک ندا کل را بشاطی  
بحر عنایت خواند لکن بعضی چون لب تشنه سلسبیل  
هدایت بودند دویدند و بدریای موهبت  
رسیدند و بعضی در مقامات بعد خویش نشستند  
و نعره و اعطشا بر آوردند و بعضی بکلی غافل و کاهل  
از حرقت و شدت بی ابی سوختند و ملتفت نشدند  
و البهاء علی اهل البهاء الذین ثبتوا علی میثاق الله و  
تمسکوا بحبله المحکم المتین عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهی عشق آباد جناب ملا حسین زنجانی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه  
نمایند

هو الأبهی \* ص ۱۵۶ \* ای ناظر بملکوت ابهی

### خوشا بحال نفوسیکه بصرف فطرت

منجذب الی الله گشتند و بمغناطیس محبت سارع بمشهد  
فدآء از جان و خانمان بیزار شدند و از آنچه غیر رضای  
حضرت دوست بود در کنار گشتند چون ذبیح ملیح  
بقربانگاه شتافتند و چون مسیح فصیح بر صلیب بلسان  
بلیغ مناجات نمودند چون خلیل جلیل در آتش  
نمرودیان فتادند و چون موسای کلیم در دست  
قبطیان چون یوسف صدیق در سیل الهی اسیر  
زندان شدند و چون نوح نجی در طوفان طغیان  
ستمکاران چون سید حضور در دست قوم کفور  
افتادند و چون ذکر یاء مظلوم در دام اهل غرور  
چون سید ثیرب و امام بطحاء در صدمات و  
مشقات لایحصى افتادند و در تعذیب و تکفیر  
و توهین اهل شقا چون حسین مظلوم در دست

\* ص ۱۵۷ \*

قوم ظلوم گرفتار شدند و در کربلا در شدت کرب و بلا  
افتادند و عاقبت جان باختند و در میدان فدا اسب  
تاختند و از این تنگنای عالم ادنی بملکوت ابهی شتافتند

طوبى لهم وبشرى لهم من هذا الفضل الذى اختص الله  
 به من شاء من عباده المقربين لعمرك ان اطلعت  
 سر الشهاده فى سبيل الله و سر القربان فى محبة الله  
 لسرعت منجذباً الى ميدان الفداء منادياً الوحا  
 الوحاً الى الموهبة الكبرى البدار البدار الى الرحمة العظمى  
 العجل العجل الى الغنيمه العليا ولكن الله ستر هذا النور  
 و كتم هذا السر المكنون و الرمز المصون اجلالاً لأمره  
 و صوتاً لمقامات قدس احبته حتى يظهر سر الاختصاص  
 و يشرق انوار الموهبة فى مشكاة الخاص انه يهب من شاء  
 و يعطى من يشاء و يمنع ممن يشاء يختص برحمته من يشاء  
 يوفق على الانفاق بفضله من يشاء انه هو الكريم الفضال  
 عبدالبهاء عباس

ارض زنجان تراش بخون دوستان

\* ص ۱۵۸ \*

آغشته و هوايش از حرارت نار قربان تافته حدائقش بدم  
 اطهرشان رنگين شده و شقائقش از نار اهل وفا خوشرنگ  
 گشته بسا نفوس که در کمال شعف و شوق در آن محفل  
 از دست ساقى فدا جام عطا نوشيدند و چه بسيار  
 جواهر وجود که چون لؤلؤ منثور در آن خاك و خون  
 غلطيدند لهذا ان خطه و ديار در ساحت پروردگار  
 قطعه از گلزار توحيد است و ان سرزمين در نزد  
 موقنين از مواقع عليين لهذا اهميت كبرى داشته  
 و لزوميت عظمى که نفوسى در انجا موجود باشند

که چون ابرآسمانی تائید زرع الهی نمایند و چون  
نفحات ازهار و نسفات اسحار قلوب ساکنین را  
حیات جاودانی بخشد اهل ارض را محرک روحانی  
کردند و بازماندگان شهدا را مشوق ربّانی نفحات  
الهی را ناشر کردند و رایات رحمانیه را رافع این بسیار  
لازم و واجب اگر انجناب ممکن باشد که مراجعت  
\* ص ۱۵۹ \*

بان ارض فرمایند و بصنعتی که در مدینه عشق مشغول  
در ارض زآء مشغول گردید و الفیض و البرکة من الله و  
در این ضمن نیز مشغول بخدمت امرگردند بسیار  
مرغوب بنظر میاید ربّ اسئلك بكلّ عجز و ابتهاج  
و تضرع و انکسار ان توید کل عبد یقوم علی خدمة  
امرك و کلّ مشتعل بنار محبتك یسعی فی اعلاء کلمتک  
و کل بطل یطلق العنان فی مضمار نشر اثارک و کل ناطق  
ینطق بافصح اللسان فی بیان انوارک و اسرار کتابک ایربّ هم  
عبادٌ اختصصتهم بفضلك و مواهبک فی هذا الکور العظیم  
و رزقتهم من اللّٰ نعماتک فی هذا الحشر الجلیل و نورّت  
و نورّت<sup>۲۲</sup> و جوههم فی ملکوتک المنیر و اشرفت بانوار  
جمالهم فی افقک المبین ایربّ هم ملائکة الهامک و  
خزنة علمک و اعزّة خلقک و مواقع امرک و  
مطالع فضلك و غیوث جودک و لیوث غاضک

و حیطان حیاضک و اوراد ریاضتک ایربّ ایدنی

\* ص ۱۶۰ \*

بانفاسهم القدسیّ و وفقنی علی خدمتهم بنفحات

الأنسیّ ایربّ اجعلهم مشارق تائیدات و مطالع

توحیدک و انجم موهبتک و اعین حکمتک و شعائر

دینک و ایات ملکوتک و رایات جبروتک اَنک انت

الکریم المعضی الوهّاب عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهی عشق آباد دوستان الهی ملاحظه نمایند

**هو الأبهی ای احبّای رحمانی و یاران معنوی ایام قیام بر**

خدمت و هنگام اشتغال بنار محبّت است ظهور

اسرار قدم و فیض اعظم یک حکمت عظیمه و ثمره

طیبّه اش محبت و الفت و اتّحاد و انجذاب بین احباب

است تا باین موهبت و عنایت بین سایر احزاب محشور

و ممتاز گردید علی الخصوص در این کور عظیم

و دور مجید که بوصایای مؤکده محبوب قدیم باید

قیام نمود و ان تشیید روابط و الفت صمیمه با جمیع

\* ص ۱۶۱ \*

خلیقه است دیگر معلومست باید با دوستان حقیقی و

یاران معنوی چگونه باشد قسم بجمال قدم که الیوم

نفسی بر عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ که جان

خویش را بجهت احبّای رحمن فدا نماید و تا باین درجه



انسان نرسد بر عهد و میثاق وفا ننموده و قطره  
از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت ابهی رانحه نی  
استشمام نکرده پس ای احبای حقیقی بدل و جان  
با یکدیگر مهربان باشید و در محبت یکدیگر جان  
فشان گردید تا در درگاه احدیه مقبول شوید  
مولوی در غزلیات خویش گفته بوی جان  
میاید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در  
ملاحظه فرمائید که ویس قرن شتر بان بود از  
پشم شتر بوی جان استشمام مینمود پس اگر مشام  
روح بان باشد از هیاکل احبای الهی که قمیص یوسف  
محبت الله هستند چه نفعه استشمام نمایند قسم  
بجمال قدم که نفعه استشمام نمایند و جان فدا کنند

\* ص ۱۶۲ \*

عبدالبهاء عباس

سیسان بواسطه جناب اقا میرزا علی بنکدار جناب آقا  
میرزا حسین زنجانی علیه بهاء الله الأبهی

**هو الله ای بنده حقیقی حضرت جانان خدمات در پیشگاه**

حضرت احدیت مقبول و محبوب و ممدوح و محسوب  
فی الحقیقه آنچه باید و شاید در روحانیت و ترقی  
احبای الهی کوشیدید و خدمات مکمل بتاج  
نجاح شد لهذا باید نهایت ثبات و استقامت را

در این خدمت بکاربری و با نیتی خالص در تربیت  
اطفال و ترقی...<sup>۲۳</sup> و تحسین اخلاق عموم و  
...<sup>۲۴</sup> یقین بدان که تائیدات الهیه  
میرسد و موهبت رحمانیه روی مینماید  
بواسطه جناب اسمعیل آقا علیه بهاءالله ع

سیسان جناب آقا میرزا حسین زنجانی علیه بهاءالله  
\* ص ۱۶۳ \*

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که بجناب اسمعیل آقا مرقوم نموده  
بودید ملحوظ گردید سبب روح و ریحان شد زیرا دلیل  
جلیل بر ثبوت در سبیل الهی بود و برهان کافی  
بر توجه باستان مقدس نامتناهی خوشا بحال تو  
که چند سالست در این قریه بخدمت قائمی و سبب  
سرور و فرح قلوب یاران الهی شدی حال اگر  
بخواهی که چندی در اطراف بگردی و بعضی  
اوقات بسیسان تردد نمائی جائز است اما باید  
انشاء الله متوکلاً علی الله باشی و منقطعاً الی الله  
باشی و ناطقاً بثنائه و مهتراً بنسائم فضله و...<sup>۲۵</sup>  
الصعود الی ملکوتہ تا در هر محلی که باشی سبب روحانیت  
کبری گردی و فی الحقیقه نفوس را منقطع از ماسوی

<sup>۲۳</sup> کلمه‌ای خوانده نشد.

<sup>۲۴</sup> دو کلمه خوانده نشد.

<sup>۲۵</sup> کلمه‌ای خوانده نشد. احتمالاً «متمنیاً».

نمائی و راحت جاندهی و آسایش وجدان

بخشی و عليك التَّحِيَّة و التَّنَاء ع ع

\* ص ۱۶۴ \*

هو الله

تبریز بواسطه جناب میرزا علی بنکدار و جناب اقا اسدالله

عليه بهاء الله الابهي

هو الله ای بنده آستان بها مکتوبی که از مراغه مرقوم

نموده بودید رسید و نفعه جدیده وزید زیرا

دلالت بر روحانیت یاران الهی در آن اقلیم

روحانی نمود یعنی محفل هدی بیاریند و

بنفحات قدس بیاسایند و دامن بالایش اینجهان

فانی نیالیند باری الیوم میزان نسیان بیگانگان

و ثبوت بر پیمان و سرور و شادمانی بفضل رحمن

و انقطاع از اینجهان امیدوارم که جمیع یاران باین

موهبت بی پایان موفق گردند و عليك التَّحِيَّة

و التَّنَاء ع ع

هو الله

زنجان ایران احبای الهی علیهم بهاء الله الابهي

\* ص ۱۶۵ \*

## هو الله ای احبای الهی از ان خطّه و دیار که قربانگاه عاشقان

کوی دلدار است نسائم خوشی میوزد که روح  
ریحانست و مسرت دل و جان خبر انجذاب و  
اشتعالست و ثبوت استقامت در امر پروردگار  
ای یاران تخم پاکی در ان مزرعه الهیه افشانده  
گشت و بخون شهیدان آبیاری شد بکوشید  
و بخروشید تا در این ایام از شبنم عنایت سبز  
و خرم شود و خوشه فیض ...<sup>۲۶</sup> بار آرد و برکت خرمن  
گردد البتّه آن دماء مطهره عاقبت ان اقلیم را زنده  
نماید و حیات روحانی بخشد و انوار حق بتابد  
و دشت و صحرا و کوه و بیداء منور گردد و اما  
شما بکوشید که در این زمان دلبر این ارزو  
و امال شاهد انجمن گردد و علیکم التّحیّة و الثّنا

ای سوگلی یارانم زنجان شمس حقیقتن طوغدی

\* ص ۱۶۶ \*

کوندن انوار معرفت الله بارقه سحر اسرافاتنده  
منتشر اولدی و هدایت یلدزلری مشرق عنایتند  
پارل پارل بارلددی مشکاة نور اولدی و جلوه  
گاه ظهور اولدی اتش عشق شعله ور اولدی  
و دلبر عنانن عاشقانی هربری بر اهنک مشتاقانه

<sup>۲۶</sup> کلمه ای خوانده نشد.

ایله نغمه ساز محفل اشفته گان اولدی قربانگاه  
عشق قپوسی اچلدی و عاشقان جمال ذوالجلال  
کمال وجد و ییروریله رقص ایدرک جانفشانی  
ایدرک جشن عظیم برپاولدی جام فدا طویلدی  
یریوری قان ایله بویاندی سرمست الست نشئه  
صهباء بولدی و قیامت شهدا بویدی میدان  
مسرت جان و راحت وجدان بولدی صبح  
موهبت چلدی و نور احدیت پارلدی و  
ندای ملاً اعلی قولقلره دیدی و تحسین

\* ص ۱۶۷ \*

ملکوت ابهی دویولدی و طویلی لکم و بشری لکم ترانه  
مطربان بزم حشرت رحمن اولدی سیزکه اول گلستان  
شکفته گللری سیز و ابوسانن سرو خوش  
خرامی سیز و اول چویبارن نهال بیمهال سیز  
و اول اسلافن اخلاف بی مثال سیز جهد ایلین  
و سغی ایلین تا که نلرن کشتزار هدایتلرینی جوویبار  
حقیقت ایله صولایه سیزو دیکدکلری د در خیابان  
موهبتی نسیم جانپور استقامت ایلدر طراوت بخش  
اوله سنز تاجنت ابهانن لطافت هواسی و حلاوت  
منظره سی کوکلرنزی باغ جنان ایلیه روضه  
جنان ایلیه جلوه گاه رحمن ایلیه شاد اوله  
سیزوار اوله سیزای بنم سوگلی یارانم ع ع

هو الله

زنجان جناب اقا حسین کفّاش علیه بهاء الله الأبهی

\* ص ۱۶۸ \*

هو الابهی

ای بنده آستان بزم خوش بریاست و جشن بلا  
در نهایت ترتیب و تنظیم آراسته گشته و عبدالبهاء  
در این بزم سرمست و می پرست و جام عطا در  
دست چه قدر شکرانه باید که مورد این الطاف  
گشتی خدماتت باحبّای الهی واضح و مشهود و  
همچنین زحمات قرینه ات مقبول از خدا میطلبم  
که عون و عنایت مبذول فرماید و عليك التّحية و الثّناء ع

هو الله

جناب شیخ احمد سلیل من سعی الی میدان الفداء  
فی سبیل الله علیه بهاء الله

هو الله ای یادگار ان کامکار ان فرشته خو و ماه رو و مشکبو

اهنگ کوی دوست نمود و چنان در انجمن

عاشقان و فدائیان رحمن رخ بر افروخت

\* ص ۱۶۹ \*

که در بارگاه قدس شمع انجمن گردید و مانند گلچهره  
افروز گلشن و چمن گشت از خاصان حق شد و بخلوتگاه  
الهی راه یافت تو نیز پی اوگیر تا موهبت بی پایان یابی  
و حیات جاودانی جوئی و عليك التّحية و الثّناء ع

هو الله

زنجان جناب اقا میرزا حسین حکاک علیه بهاء الله الأبھی

هو الله ای حکاک معنوی فصّ نگین قلب را بنقش یا بهاء الابھی

بیارا تا سطر آیت کبری را در صحیفه صدر بنگاری و

خاتم سلیمانی بدست آری و دیوان را شکست

دهی و اقلیم جاودانی را مسخر نمائی و عليك

التّحیة و الثّناء ع ع

هو الله

زنجان جناب ابوالحسن علیه بهاء الله الأبھی

\* ص ۱۷۰ \*

هو الله ای نونهای باغ محبة الله خوشا بحال تو که در جنت

ابھی شاخ تازه فطرة الله هستی و بکاخ هدایت

الله در آمدی از اوساخ ضلالت رهیدی

و طهارت کبری جستی بصر و سمع بگشودی

و شمع جمع گشتی امیدوارم که روز بروز بر

ایمان و ایقان و عرفان بیفزائی و عليك التّحیة

و الثّناء ع ع

هو الله

زنجان جناب پیغمبر قلی علیه بهاء الله الابھی

هو الله ای پی رو پیغمبر یار قدیمی و در محفل قلوب انیس

و ندیم بذکر تو مشغولم و بیاد تو مالوف در این

بقعه مبارکه تا مغبوط مقرین گردی و مذکور

در علیین و عليك التّحیة و الثّناء ع

\* ص ۱۷۱ \*

هو الله

زنجان جناب اقا یوسف علیه بها الله الابهی

هو الله ای یوسف زنجانی من یوسف کنعان چهره بر افروخت

و شهره افاق گشت تو در چه بلا پرورش یافتی انشاء الله

اوج ماه خواهی یافت عزیز مصر محبت الله شو

و جلوه بکوه و بازار کن و عليك التّحیة و الثّناء ع

( شماره ۷۲، حضرت عبدالبها )